

به اندازه نماید و چشم بصیرت را از بوارق نور احدیت روشن دارد.  
و از اعیان این محله است محمود شاعر که به اسم تخلص داشت که از صاحب جمالان  
عهد خود بود در کتاب مجمع الفصحا نوشته است: «صیت حسنش به دارالخلافة طهران رسید،  
شاهنشاه فتح علی شاه قاجار، محمود را از شیراز بخواست، بعد از ورود، چندی در نظر خاقانی  
جلوه ایازی نمود که شاهنشاه می فرمود محمود من از ایاز خوشتر، عاقبت الاسر، از بخت نامحمود  
گشته، مردود گردید غزال چشمش که دل شیران را می برد به نیش گزلك قهر در خون کشیده،  
عود به شیراز نمود و این دو بیت از اوست:

نه پائی که گامی گذارم به صحرا  
نه دستی که بیرون کشم خاری از یا  
تماشای گل خوش به سرغان گلشن  
که بستند ما را نظر از تماشا

و از اشراف این محله است: سلاله السادات میرزا محمد علی وجدی. اوقات را در تحریر  
رسائل و نوشتجات دیوانیان صرف می نمود و در سال ۱۲۵۲ در شیراز وفات یافت و این چند  
شعر از او به یادگار ثبت گردید:

آنچه ای شیخ ترا در همه عالم رم از اوست  
ساقی از باده عشقم قدحی چند بیسار  
چون نکو می نگرم زخم مرا مرهم از اوست  
خرم از عشق نه تنها دل من شد وجدی  
که جهان را همه بنیاد بقا محکم از اوست  
که دل هر که تو بینی به جهان خرم از اوست

## محلّه چهارم شیراز

### محلّه درب شاهزاده است

که از زمان نواب کریم خان زند، محلّه شیادان و محلّه موردستان یک محلّه گشته است و موردستان اکنون نام گذری از گذرهای درب شاهزاده است و این محلّه محدود است به محلّه بازار مرغ و محلّه میدان شاه و محلّه اسحق بیگ و محلّه بالا کفت و باروی میانه شمال و مشرق شیراز.

و شماره خانه های آن در سال ۱۳۰۱ معادل ۱۰۱۰ خانه بود و مردم آن ۳۴۸۹ نفر مرد و پسر و ۴۲۲۹ نفر زن و دختر بود و کدخدای این محلّه است: عالی جاه، خلاصه الاشباه آقامحمد کریم<sup>۱</sup>. در سال ۱۲۷۵ متولد گشته، کمالاتی که لایق این منصب بود، تحصیل نموده است.

و والد ماجدش، خلاصه اعیان و زبده امثال والاقران، ناظم ایات لطیفه و صاحب کمالات بدیع: حاجی محمد کاظم شاعر «آشفته» تخلص خلف الصدق آقامحمد جعفر کدخدا که اباعن جد از بزرگان شیراز می باشند، علاوه بر منصب کدخدائی به منصب کلانتری حومه شیراز برقرار بوده اند و از قدیم صاحب ضیاع و عقار و املاک<sup>۲</sup> در شهر و حومه شیراز هستند و حاجی محمد کاظم در سال ۱۲۷۷ که نواب اشرف والاسلطان مراد میرزا احسام السلطنه، از فرمانفرمائی فارس گذشته، به ایالت مملکت خراسان برقرار گردید، نواب معزی الیه، حاجی محمد کاظم را از شیراز به خراسان برده، منصب کلانتری شهر مشهد مقدس را با امارت دیوانخانه عدلیه خراسان به او وا گذاشت و مدت چهار سال به لوازم این منصب پرداخته، به احسن وجوه از عهده برآمده، راعی و رعیت را از خود راضی و خشنود داشته، به خلعتهای فاخره دولتی مفتخر و سرافراز گردید و در اوایل مراحل زندگانی، تحصیل کمالات نموده، علوم عربیه و ادبیه را آموخته، در محاسبات دفتری گوی سبقت را ربود و از طبع نقاد و ذهن وقاد و قلم مشکین رقمش دیوان شعری

۱. آثار المعجم، ص ۴۳۳، توضیح بیشتری دارد: (جوانی است دانا، مقبول پیرو برنا، در ترفیه حال خاص و عام، سعی و

اهتماسی تمام دارد و مشارالیه خلف مرحوم حاجی کاظم، متخلص به (آشفته) است.

۲. در متن: (املاک و).

پرداخته<sup>۱</sup> که بیشتر غزلهای آنرا ارباب طرب سروده، سروربخش خاطر غمزدگان و فرحبخش  
 نجمن شادمانان گردد و در سال ۸۸ [۱۲]<sup>۲</sup> در شیراز به رحمت ایزدی پیوست و این چند شعر از  
 او به یادگار ثبت گردید:

<p>عقل مدهوش چشم قنانت<sup>۳</sup>.                  پور دستان اسپر دستانت                  شرر افکند در نیستانت<sup>۴</sup>                  گر بود یار نار پستانت                  ببرد سردی زمستانت<sup>۵</sup>                  طوطی آمد به شکرستانت                  عندیلی است از گلستانت</p>	<p>ای خرد طفلی از دبستانت                  شیر، نخچیر آهوی نگهت                  خیز ای تیزهوش<sup>۶</sup> کاتش عشق                  نار بستان اگر نجوئی به                  آب آتش مزاج و آتش رنگ                  خط سبزت به گرد لب سرزد                  گفתי آشفته را چه<sup>۷</sup> اسم و چه رسم</p>
---	---

از پس که سر انگشت به حسرت بمکیدم      دستیم نمانده که به سر بر زخم از هجر

<p>نیست زنجیر جنون جز طره لیلای من<sup>۹</sup>                  در طلب فرسودم و نمود رخ سلمای من                  روبه مسکینی نهاده نرگس شهلائی من                  رو سیه زاغی ز حیلت از چه بسته نای من                  غنچه وش چون بسته است این منطق گویای من                  سرخ چون مرجان برآمد لؤلؤ لالای من                  تابه کی گردی توای گردون خلاف رای من                  روزگارا غافلای از قدرت مولای من                  نام او نام علی عالی اعلائی من                  تیز پر آن طایر فکر فلک پیمای من</p>	<p>کرد در پیرانه سر مجنونم این سودای من                  من به هر ربیع و دمن پویا به سر چون گردباد                  یاسمین رنگم، زریری، لاله سان داغم به دل                  نه منم آن بلبلس دستان زن باغ سخن                  من که بودم همچو سوسن صد زبان در این چمن                  موج خونین خیزدم از بس ز عمان دو چشم                  یوسف آسا کردیم از حیلت اخوان به چاه                  گوهر من بشکنی خرمهره دشمن خری                  آنکه زایزد نام جستش مصطفی، گفتا بخوان                  آنکه نتواند رسیدن بر حفیض وصف او</p>
---	--

و از اعظم و اعیان و اشراف و علماء این محله، بلکه شیراز جنت طراز بلکه مملکت

۱. دیوان شعر آشفته در اسفند ۱۳۴۹ در شیراز بوسیله کانون تربیت در ۷۸۸ به چاپ رسیده است.

۲. در آثار المعجم، ص ۴۳۳، وفات او در سال ۱۲۸۷ آمده است.

۳. رک: دیوان آشفته شیرازی، ص ۵۷.

۴. در دیوان آشفته: (شیر عقل).

۵. بعد از این بیت در دیوان یک بیت اضافه دارد:

شاهد مست شب چو پرده نکند      شمع بیرون کن از شبستانت

۶. در دیوان: (و) ندارد.

۷. بعد از این بیت یک بیت حذف شده است.

۸. در متن: (چو).

۹. این غزل را در دیوان نیاتم.

فارس، بلکه ممالک محروسه ایران، بلکه اعظم علما و اشراف و اعیان قاطبه مسلمانان عام و خاصه قاطنین<sup>۲</sup> کره زمین است، حضرت ستوده خصلت، ملک اعظم سادات، متحلی به اقسام سعادات، زین عترت مصطفویه، جمال زمره مرتضویه، خلف اعظم اسلاف، شرف اخلاف عبد مناف، ناصب رایات ملت بیضاء، ناصر آیات شریعت غرا، مکمل علوم اولین و آخرین، متمم مقاصد متقدمین و متأخرین، مروج دین متین، مقوی شرع مبین، کاشف حقایق امور، مصلح مصالح جمهور، مطاع سلاطین، متبوع خواقین، ظهیر الاسلام، سجیر الانام، وارث مناصب اولیاء بالاستحقاق، حجة الاسلام علی الاطلاق، سید سند ممتحن حاجی میرزا محمد حسن مجتهد شیرازی، ظل الله ظلاله علی مفارق العباد و افاض میامن فضله علی كافة سکنه البلاد<sup>۳</sup> تجلونی بنفحات شرع محمد (ص) احکامه فی حله و حرامه.

ولادت باسعادت آن جناب در حدود سال ۱۲۳۰ در شیراز اتفاق افتاده، تحصیل کمالات علمیه را در شیراز فرمود و در سال ۴۸ [۱۲] از شیراز به اصفهان رفته [۴]، تکمیل علوم عقلیه و نقلیه را نموده، پس به عتبات عالیات، علی ساکنها السلام والتحیات، مشرف گشته، سالها در خدمت علما و مشایخ شرع مبین تعلم و طلاب علوم را تعلیم و بهره‌مند فرمود، و در سال ۸۸ [۱۲] از طریق برنجند به مکه معظمه و مدینه طیبه مشرف گردید و چندین سال است در بلده طیبه سرمن رای توطن فرموده منجا فضلا و ملجأ علماء مذهب اثنی عشری علی صاحبها الصلوة والتحیه گشته است متع الله المسلمین بفوائده.<sup>۴</sup>

والد ماجدش جناب مستطاب طره ناصیه سیادت، غره جمال سعادت، ظاهر الاحساب، طاهر الانساب، میرزا محمد حسین شیرازی الاصل خوشنویس که کسی بعد از میرعماد نسخ-تعلیق نویس، این خط را چون او ننوشت و شاهد این خط سنگ مزار مرحوم آقاهاشم در صحن تکیه خواجه حافظ است.

برادر والا گهر حضرت حجة الاسلامی: جناب مستطاب جالینوس زمان، بقراط اوان، دافع انواع آلام، شافی اصناف اسقام حاجی میرزا اسدالله طیب شیرازی طاب ثراه. سالها در عتبات عالیات توقف فرموده، مرجع و ملجأ عموم اهالی این سامان گردید و در عتبات عالیات به روضه رضوان خراسید.

و از اجله علمای این محله است: جناب مستطاب فخر افاضل، فارق میان حق و باطل، جلال مشکلات و کشف معضلات، ناظم قوانین فروع و اصول، صاحب قواعد معقول و منقول حجة الاسلام فی زمانه حاجی شیخ مهدی مجتهد کجوری مازندرانی<sup>۵</sup>. در سال ۱۲۵۷ از عتبات عالیات و نجف اشرف به شیراز آمده، در این محله توطن فرمود و مادام زندگانی در شیراز، هر روزه اهل علوم را از نتایج افکار ابدکار خود بهره‌مند می‌فرمود و نگارنده این فارسنامه ناصری سالها از خدمتش مستفیض گشته، علوم شرعیه و مقاصد کتابهای ریاضیه مانند فادسی هیئت و شرح چقمینی و شرح بیست باب اسطرلاب ملا عبدالعلی بیرجندی خراسانی و کتاب تحریر اقلیدس را

۱. در متن: (علمای).

۲. ساکنان و متوطنان.

۳. خداوند سایه او را بر سر بندگان و فیض خجسته دانشش را بر همه ساکنان شهرها پایدار بدارد.

۴. رک: آثار العجم، ص ۵۲۵ و ۵۲۶.

۵. رک: آثار العجم، ص ۴۳۴ متن و حاشیه.

از آن جناب بیاموختم و در سال ۱۲۹۳ در شیراز به رحمت ایزدی پیوست و در صحن تکیه خواجه حافظ مدفون گردید و قبرش زیارتگاه مسلمانان است<sup>۱</sup> و از مآثر آن جناب است حاشیه بر کتاب قوانین اصول و شرح نتایج اصول و حاشیه بر کتاب مسائل استاد فقها و اصولیین حضرت شیخ مرتضی دزفولی علیه الرحمه است و آن جناب را پنج نفر پسر است:

اول آنها عالی جناب کمالات اکتساب شیخ محمد تقی که در عنفوان جوانی زندگانی را بدرود نمود و از او سه نفر پسر باقی است:

عالی جنابان کمالات اکتسابان: شیخ مرتضی و شیخ حسین و شیخ جلال الدین در سال ۱۲۸۰ و ۸۲ [۱۲] و ۸۸ [۱۲] متولد گشته، مشغول تحصیل مراتب علمیه اند.

پسر دوم مغفرت مآب حاجی شیخ مهدی است: جناب مستطاب شریعت انتساب عالم عامل، فاضل کامل، سلمان زبان و ابوذر دوران حاجی شیخ جعفر<sup>۲</sup>. در سال ۱۲۹۲ در شیراز متولد گشته و در حجر تربیت والد ماجدش، تحصیل کمالات علمیه را نمود، پس به عتبات عالیات رفته، مدتی توقف کرده، تکمیل مراتب علم و عمل را نموده، عود به شیراز فرمود [و] به نشر علوم و طاعات و عبادات و امامت مسجد آقا باباخان اشتغال دارد.

پسر سیم مرحوم حاجی شیخ مهدی است: عالی جناب کمالات اکتساب، فضایل انتساب شیخ محمدرضا. در سال ۱۲۹۴ متولد شده، تحصیل مراتب علمیه را نموده، در مسجد شیخ علی خان زند به امامت جماعت مسلمانان مشغول است.

و ولد الصدقش عالی جناب شیخ نورالدین ناظم الشریعه. در سال ۱۲۸۵ متولد گشته، بعد از وفات حاجی شیخ حسین ناظم الشریعه که شرح حال او در ذیل محله اسحق بیگ نگاشته شد و پدر مادر شیخ نورالدین بود، لقب آن را به او گذاشتند.

پسر چهارم و پنجم مرحوم حاجی شیخ مهدی است: عالی جنابان کمالات انتسابان شیخ عبدالحمید<sup>۳</sup> و شیخ عبدالمجید<sup>۴</sup>. در عنفوان جوانی، مشغول تحصیل مراتب علمیه می باشند.

و از اجله اعیان و امراء این محله است: سلسله جلیله نوریه. اصل این سلسله از قصبه بلده که قصبه هیجده محال نور سازندران است و مقرب الخاقان معتمد السلطان، آقا باباخان، جد امجد این سلسله است و در خدمت خاقان سعید، شاهنشاه شهید، طاب ثراه، به اعتباری لایق گذران کرده، محل وثوق و اعتماد گشته<sup>۵</sup>، مورد عنایتها گردید و او را چندین نفر پسر بوده، از معارف آنها که خود یا اولاد آنها علاقه ای در فارس داشته اند سه نفر است:

اول آنهاست: مقرب الخاقان، معتمد السلطان میرزا اسدالله لشکر نویسی باشی و دوم و سیم

۱. او سالها امام مسجد آقا باباخان شیراز در محله درب شاهزاده بود. آثار العجم، ص ۴۳۴.

۲. او سالها امام مسجد آقا باباخان شیراز در محله درب شاهزاده بود. آثار العجم، ص ۴۳۴.

۳. فرصت از او به عنوان عالمی متفقه یاد کرده است. آثار العجم، ص ۴۳۵.

۴. فرصت تخلص او را (منظر) می داند و وی را حکیمی متاله معرفی می کند. آثار العجم، ص ۴۳۵، (لقب او (سراج-

الشعراء) است، از علوم طبیعی نصیب برده و بقول شعاع گاهی تخم شعر در مزرع خیال کاشته و وفاتش در سال

۱۳۲۲ واقع شد. رک: دانشمندان و سخن سرایان فارس، ج ۴، ص ۵۲۲، که علاوه بر شرح حال اشعاری نیز از او

ذکر شده است.

۵. در متن: (کشیده).

آنهاست مقربان حضرت خاقان نصرالله خان و محمدزکی خان و مقرب الخاقان میرزا اسدالله خان لشکرنویس باشی ممالک محروسه ایران، در اول حال به شغل غلام نویسی مفتخر بود و بعد از بروز محاسن خدمتگزاری و درستکاری به منصب جلیل لشکرنویس باشی، سرافراز گردید و وجه آنکه سلسله نوریه را از اهل محله درب شاهزاده شیراز، شمرده اند و اغلب آنها در دارالخلافه طهران توطن دارند، آن است که:

در سال ۱۲۱۳ حکمرانی و فرمانروائی مملکت فارس به نواب اشرف والاحسین علی میرزا قاجار قرار گرفت، امنای دولت جاوید عدت به اعتماد [و] وثوق ۸۰۰ نفر تفنگچی جریده، از هیجده محال نور انتخاب کرده امیرالامرا نصرالله خان و محمدزکی خان پسران آقابابا خان و امیرالامراء حاجی شکرالله خان ولدالصدق میرزا اسدالله خان لشکرنویس باشی و جماعتی از بنی اعمام و عشیرت آنها، که هر یک صاحب منصبی بودند، در رکاب نواب معزی الیه، از دارالخلافه طهران، وارد شیراز شدند و بعد از دو سال توقف در شیراز، اهل و عیال آن جماعت، از نواحی نور سازندران به شیراز آمده، در گذار موردستان که جزء این محله است و متصل به ارگ دیوانی، منزل نمودند و این موردستان در زمان سلطنت کریم خان زند طاب ثراه، مسکن طایفه عبدالملکی که از ایلات کرمانشاهان و لرستانند بود و بعد از آنکه جناب حاجی ابراهیم خان اعتمادالدوله، ایلات را از شهر شیراز، اخراج نمود، این موردستان ویرانه گردید و این زمان جماعت نوری، هر یک خانه ای به اندازه رتبه خود ساخته اند [و] متوطن شد [ه] اند. و در سال ۱۲۱۵ نصرالله خان که به منصب سرداری جماعت نوری برقرار بود، به رحمت ایزدی پیوست.

و منصب امارت او را به شکرالله خان نوری که جوانی دوازده ساله بود، واگذاشتند و مقرب الخاقان محمدزکی خان نوری را به نیابت او برقرار داشتند و محمدزکی خان از حسن کفایت و محاسن تدبیر، روزبه روز کارش بالا گرفت تا به منصب وزارت مملکت فارس در سال ۱۲۳۸ رسید و در سال ۱۲۴۱ [و] به داسادی اعلیحضرت خاقان گیتی ستان شهریار نامدار، فتح علی شاه قاجار، قرین اقتضار گردید و در ایام وزارت نهایت کفایت و حسن سلوک با عموم اهل این مملکت، رفتار نمود و تا کنون که مدتها، از زمان او گذشته است، اهالی فارس، درست قولی او را به ضرب المثل گویند و در سال ۱۲۴۲ [و] مقرب الخاقان شکرالله خان نوری به داسادی نواب اشرف والاحسین علی میرزا، فرمانفرمای فارس سرافراز گردید و بعد از این او را در ارقام، امیرالامراء نگاشتند و در سال ۱۲۴۴ [و] یا به حسد بدگویان یا از سوء سلوک صاحب منصبان نوری، خاطر فرمانفرمائی از عموم این جماعت رنجیده، حکم به اخراج تمامی طایفه نوری از اسیر و مأمور، سرکرده و تابع، بزرگ و کوچک، زن و مرد، صادر گشته، از شیراز حرکت نمودند و چون به دارالخلافه رسیدند، جماعت خوانین و بزرگان آنها، توقف کرده، باقی آنها به جانب نور سازندران رفته، در اماکن اصلیه خود قرار گرفتند. و چون خاطر نواب فرمانفرما از امیرالامراء شکرالله خان نوری، چندان رنجشی نداشت، در سال ۱۲۴۸ عود به شیراز نموده، قرین اعزاز گردید و پیش از مسافرت به دارالخلافه طهران و بعد از مراجعت به ضبط و حکومت چندین بلوک فارس، مانند قیر و کارزین و جویم و بیدشهر و خنج و افزر و محال ممسنی و

بلوک فیروزآباد و سروستان برقرار بود و در سال ۱۲۵۲ به امارت دیوانخانه عدلیه فارس، مأمور و مقرر گردید و در سال ۱۲۵۶ [۱۲] به ایالت بحال کوه گیلویه و بهبهان مفتخر و سرافراز آمد و در سال ۱۲۶۰ [۱۲] به مکه معظمه و مدینه طیبه، مشرف شده، در مدینه طیبه به رحمت ایزدی پیوست و از او دونفر پسر باقی بماند:

اول آنهاست: امیر بارای و تدبیر، مقرب الخاقان حاجی محمد هاشم خان امیر دیوانخانه. در سال ۱۲۴۷ در شیراز متولد شده و بعد از وفات والد ماجدش، به ملاحظه قابلیت و استعداد ذاتی، به این منصب و لقب جلیل، سرافراز و برقرار گشته و تا کنون که سال به ۱۳۰۴ رسیده است به امارت دیوانخانه عدلیه برقرار است اگر در بین تخللی شده، یعنی دیگری امارت را به عاریت برده، جناب حاجی امیر، العود احمد را خوانده، بر مسند عدالت رانی، جلوس کند و عمری را بر سر آن کار گذاشته است.

و ولد الصدقش مقرب الخاقان میرزا محمد خان در سال ۱۲۶۶ متولد شده، در کنف حمایت والد ماجدش، از کدورات دهریه، مصون و محفوظ است.

پسر دوم مرحوم شکرالله خان است: امیرالامراء حاجی مهر علی خان شجاع الملک. در سال ۱۲۳۴ در شیراز متولد گردید و از اول جوانی تا وقت وفات، همیشه به مناصب عالییه دیوانی سرافراز بود، مدتی او را سرهنگ فوج سرباز شیرازی نمودند و بعد از آن والی نواحی کوه گیلویه و بهبهان گردید و پراکندگیهای آن سامان را منتظم نمود و چندین سال به سرداری افواج سپاه مأموری فارس و محصلی اقساط دیوانی و نظم اسرار آن مملکت برقرار بود و در سال ۱۲۸۷ در دارالخلافة طهران وفات یافت.

و خلف الصدقش، طره ناصیه نجابت میرزا احمد خان در سال ۱۲۷۴ در شیراز متولد شد و در شیراز توقف دارد و معیشتی از مواجب دیوانی به قناعت نماید.

و مرحوم محمد زکی خان نوری وزیر مملکت فارس را چندین پسر بود و بیشتر آنها در دارالخلافة طهران به مناصب عالییه و القاب جلیله سرافراز بودند و دو نفر از پسرهای آن مرحوم در شیراز توطن داشتند:

و اول آنهاست: عالی جاه، مقرب الخاقان خیرالله خان. بعد از عزل والد ماجدش از وزارت فارس، چون از شیراز به عزم طهران به بلوک قونقری فارس رسید، در عنفوان جوانی به دست دزدهای شریر طایفه خلیج ساکن آن بلوک کشته گشت.

و خلف الصدقش: حاوی مناقب و جامع مراتب حاجی عبدالعسین خان سرتیب در سال ۱۲۴۴ در شیراز متولد گردید و چون پدرش کشته گشت، در کنف حمایت حاجی قوام الملک طاب ثراه که جد مادری او بود، تربیت یافت و از سال ۱۲۹۱ تا کنون به منصب و لقب سرتیب توپخانه مبارکه فارس برقرار است.

و ولد الصدقش مقرب الخاقان فرج الله خان در عنفوان جوانی به منصب سرهنگی توپخانه مبارکه فارس سرفراز است و خانه مقرب الخاقان حاجی عبدالعسین خان سرتیب در محله

۱. در وقایع اتفاقیه، ص ۱۳، همشیرمزاده قوام است که در سال ۱۲۹۸ فرماندهی توپچیان ساخلو فارس را داشت. بنا به آنچه در وقایع اتفاقیه، ص ۴۲، تا سال ۱۳۱۰ حیات داشت و در این سال مأمور دستگیری حسین خان و رضاخان در داراب شده بود.



اسحق بیگ است و به مناسبت سلسله نوریه در این محله، نگاشته گردید.  
 پسر دویم مرحمت پناه محمدزکی خان است: جامع مناقب سنیه، حاوی مراتب زکیه، محل الطاف سلطانی، منظور نظر حضرت خاقانی میرزاعظیم لشکرنویس باشی. در سال ۱۲۱۹ در شیراز متولد شده، کسب کمالات لایقه را نموده، محاسبات دفتری را به وجه احسن بیاسخت و در سال ۱۲۴۴ [۱۲] با طایفه نوری به طهران رفت و در سال ۱۲۵۱ [۱۲] عود به شیراز نمود و شغل او بیشتر اوقاتش، لشکرنویس باشی سپاه مأسوره فارس بود و در سال ۱۲۷۴ [۱۲] و ۱۲۷۵ [۱۲] حکومت و ضابطی بلوکات نیریز و داراب و قیر و کارزین و جویم و بیدشهر و جهرم را قبول نمود و در سال ۱۲۹۲ در شیراز وفات یافت و از او دو نفر پسر باقی ماند:  
 اول آنهاست: مقرب الخاقان میرزاعبدالله خان نوری مستولی. بعد از تحصیل کمالات از شیراز به طهران رفته، متوطن گردید و هم در آنجا وفات یافت و جماعتی از اولاد او در طهران توطن دارند و سه نفر پسر آن مرحوم در شیراز متوطن می باشند اول آنهاست:  
 مقرب الخاقان محمدحسن خان سرهنگ سواره نظام فارس، پسر دویم مرحوم میرزاعبدالله خان است: عالیجاه مقرب الخاقان میرزا محمدحسین خان در انشاء رسائل و تحریر مطالب محسود امثال و اقران است.

پسر سیم میرزاعبدالله خان نوری است: عالیجاه مقرب الخاقان زین العابدین خان سرهنگ سواره نظام است و این سه نفر برادر در عنفوان جوانی شایسته و سزاوار خدمات دیوانی می باشند.  
 پسر دویم مرحوم میرزاعظیم نوری است: مقرب الخاقان: میرزا علی محمدخان لشکرنویس-باشی. بعد از وفات والد ماجدش به منصب لشکرنویس باشی سپاه فارس برقرار گردید و در زمان زندگانی والد خود، چندسالی به ایالت خطه لار و سواحل دریای فارس مأسور بود و گاهی به حکومت نواحی گله دار و گاهی به ضابطی بلوک جهرم و قیر و کارزین برقرار بود و در سال ۱۲۹۵ در شیراز وفات یافت.

و خلف الصدقش مقرب الخاقان میرزا لطف علی خان لشکرنویس باشی در سال ۱۲۷۷ متولد گشته و تحصیل کمالات لایقه را نموده، بعد از وفات والد ماجدش به منصب لشکر-نویس باشی برقرار گردیده است.

و از اشراف و بزرگان این محله است: سلسله جلیله سادات موسوی مشهور به سادات مولی، اصل این سلسله از ناحیه حویزه خوزستان و شوشتر است. جد اعلاى آنها نور حدقه سیادت و نور حدیقه سعادت سیدعبدالرضا پسر سید مبارک پسر سید عبدالمطلب پسر سید حیدر پسر سلطان-سید محسن ملک حویزه پسر سلطان سید محمد مشعشعی موسوی که جناب قاضی نورالله شوشتری، شرح حال او را در چند شانزدهم از کتاب مجالس المؤمنین، نگاشته است و بر سبیل اجمال در گفتار اول فارسنامه ناصری در وقایع سال ۱۱۴۴ مسطور گردید و جناب سید عبدالرضا در حدود

۱. قاضی نورالله شوشتری متولد ۹۵۶، مقتول در ۱۰۱۹ هجری، محدث، قاضی و فقیه مشهور شیعه که به شهید ثالث معروف است، او در هند اقامت داشت و پس از نوشتن کتاب (احقاق الحق) علمای سنت حکم به قتل وی کردند و به امر جهانگیر با ضربه تازیانه خاردار کشته شد و مزارش در آگره است و از آثار دیگرش مجالس المؤمنین و دلائل الشیعه و صوارم المهرقه است. (معین). رک تاریخ تذکره های فارسی ص ۷۵۷ تا ۷۶۶ جلد دوم.



سال ۱۰۲۰ واند از حویزه به شیراز آمده، به دامادی نواب صفی قلی خان ولدالصدق نواب امام-قلی خان بیگلریگی و حکمران مملکت فارس که شرح حالش در گفتار اول این فادسنامه نوشته شد، برقرار گشته، توطن نمود وصاحب ضیاع و عقار و املاک فارس گردید و اولاد امجادش تاکنون در شهر شیراز به احترام باقی اند و از آن سلسله آنچه در حویزه توقف دارند، به امارت و ریاست آن نواحی برقرارند و چون خواهند نامی از آنها را بگویند لفظ سولی را بعد از نام او آورند مانند: سولی عبدالله خان و سولی جعفرخان.

و آنچه از این سلسله در شیراز توطن دارند چون نام آنها را گویند لفظ سولی را در آخر نام او آورند مانند حاجی سیدحسن سولی و سیدعلی اکبر سولی و اهل این سلسله سولی همیشه در شهر شیراز به مناصب عالییه برقرار بوده اند.

و از اعیان این محله است: سلسله رؤسای شیادانی. و شیادان نام محله ای است از محلات شیراز، مولد خواجه حافظ (رحمة الله علیه) است و اکنون پاره ای از آن محله، جزء این محله گشته است و پاره ای از آن در خارج دروازه سعدی افتاده است و از قدیم این سلسله از بزرگان این محله بوده اند و جد اعلای آنها حاجی شکرالله شیادانی در دولت نادرشاهی در فتنه سیرزاتقی خان شیرازی، میراب الاصل، که شرح آن در گفتار اول این کتاب نوشته شد، زحمتها کشیده و خسارتها دید.

و پسرش حاجی حسن خان رئیس شیادانی در دولت نواب کریم خان زند، خدمتها نمود و احترامها دید و از او دونفر پسر باقی بماند:

حاجی محمدجعفر رئیس شیادانی و حاجی محمدباقر رئیس شیادانی. حاجی محمدجعفر مادام زندگانی، کلانتر حوسه شیراز بود و در سال ۱۲۴۱ وفات یافت.

و پسرش حاجی محمدحسین رئیس شیادانی در سال ۱۲۲۱ متولد گشته و شغل خود را زراعت و رعیتی املاک موروثه و مکتسبه خود قرار داده است و دیوانیان عظام تصدیق او را در تشخیص حدود مزارعات فارس معتبر دانند و در این سال ۱۲۰۴ [۱] در قید زندگانی باقی است و او را چهارنفر پسر است:

حاج رئیس آقا کوچک و رئیس محمدجعفر و حاجی میرزا عبدالله و میرزا اسدالله همه در عنفوان جوانی به امر زراعت و رعیتی پرداخته اند و حاجی محمدباقر رئیس شیادانی در سال ۱۱۸۰ متولد گشته، مادام زندگانی جز زراعتکاری، عملی نداشت و در سال ۱۲۷۱ وفات یافت و او را دونفر پسر بود:

اول آنها حاجی رئیس علی شیادانی است در سال ۱۲۲۶ متولد شده، تمام عمر خود را صرف زراعت نمود و در سال ۱۲۷۹ [۱۲] وفات یافت و او را چهارنفر پسر بود:

حاجی محمد اسمعیل رئیس شیادانی و میرزا خلیل شیادانی و آقا عبدالحسین رئیس شیادانی و آقا بزرگ رئیس شیادانی.

پسر دوم حاجی محمدباقر رئیس شیادانی است: حاجی رئیس نبی شیادانی. در سال ۱۲۹۲ بعضی از دیوانیان فارسی که طمعی در املاک او داشتند، ظاهراً برای مهمی او را به فراشی

سپردند و آن فراش به طمع منفعتی زجرش نمود تا در زسره شهدا محسوسش فرمود، نه کسی از عامل، مطالبتی و نه از آسرها مؤاخذتی فرمود.

و از اعیان این محله است: سلسله تجار مشهور به صرافها و از اجله آنهاست:

حاجی محمد جعفر ناظم التجار و حاجی احمد صراف که هریک در درستکاری و راستگوئی مشهور بودند و خلفان صدق حاجی محمد جعفر، میرزا محمد رحیم خان منشی وزارت دول خارجه و حاجی حسین علی تاجر است.

و از اعیان این محله است: عالی جاه، رفیع جایگاه، مقرب الحضرت الوالا حاجی میرزا فتح الله در سال ۱۲۲۷ متولد شده و پدر بر پدر به شغل تحریر رسائل وزراء مملکت فارس برقرار بودند و چندین سال است حاجی میرزا فتح الله، از شغل سوروئی استعفا نموده، از اموال مکتسبه خود، گذران کرده، به وظائف عبادات و لوازم طاعات عمری را به پایان می رساند.

و ولد الصدق او میرزا محمد علی خان، چندین سال است سر به آستانه مبارک حضرت اسعد ارفع امجد الوالا، ظل السلطان ادام الله شوکته فرود آورده به جوهر ذاتی و درستکاری، مواظب خدمات مرجوعه گشته، ترقی نموده، به منصب جلیل لشکر نویس باشی افواج مأموره به اصفهان و فارس و کرمانشاهان سرافراز و برقرار است.

و از اعیان این محله است: لسان زمان و سبحان اوان، صاحب کمالات علمیه، ناظم ایبات بدیعه آقا محمد مهدی «آسوده» تخلص، شاعر شیرازی خلف الصدق مرحوم حاجی حیدر علی تاجر شیرازی، تحصیل کمالات علمیه و ادبیه را نموده، معیشت را از رنج مال التجاره سوروئه از والد خود نماید و این چند شعر از او به یادگار ثبت گردید:

ز وصل روی تو ای رشک لعبت نوشاد	دلم که بود به غم تو آمان، شد از نو، شاد
شبنم ز روی تو بگرفت روشنائی روز	تبارک الله از آن روی آفتاب نهاد
صبا عیبرفشان گشت و مشکبیز مگر	به طره تو گذر کرد و ز او گره بگشاد
ز دست چشم تو آسوده زینهار برد	بر آستانه فخر زمانه خواجسته راد

آن ماده که رشک آفتاب است به جام	شادی روان شیخ و شاب است مدام
چون بند پدر اگر چه تلخ است ولی	شیرین به مثل که شهد ناب است به کام

۱. مرحوم فرصت می نویسد: (سالهای دراز به تحصیل علوم عربیه و ادبیه اشتغال داشته، حکمت و ریاضی را نیز محصل بوده، ادیبی است دانشمند و حکیمی بی مانند، در علم عروض و قافیه و بدیع نیز کمال مهارت را دارد و چندی است پای در دامن عزلت کشیده.) آثار العجم، ص ۳۵۳. فرصت الدوله در همان صفحه تصدیق می کند که در فتح قلعه تبر گفته است.

## محلّه پنجم شیراز

### محلّه درب مسجد (نو) است

محدود به محلّه میدان شاه و محلّه سرباغ و محلّه بازار مرغ و شماره خانه های آن تا سال ۱۳۰۱، ۱۶۰ خانه بود و مردم آن ۴۳۸ نفر مرد و پسر و ۴۴۹ نفر زن و دختر است و کدخدای آن حاجی آقا جانی کدخدا پسر آقا عبدالرزاق کدخدا پسر غفارخان کدخداست و حاجی آقا جانی در سال ۱۲۱۴ متولد شده و تا کنون در قید حیات باقی است و او را دو نفر پسر است:

اول آنهاست: آقا محمد هادی کدخدا، پسر دویم او آقا محمد رضا است. و از اجله اشراف و اعیان این محلّه است: فخرالسادات، جلیل الاصل، جمیل الوصف، صاحب نسب طاهر و مالک حسب ظاهر حاجی سید ابراهیم حسینی تاجر مشهور به اصفهانی. در سال ۱۲۴۰ واند در شیراز متولد گشته و در کف تربیت والد خود، تحصیل کمالات نموده، به قدر سزاواری از مقدمات علمیه آموخته، در عمل تجارت و درستکاری محسود امثال و اقران گردید و در سال ۱۲۸۴ به وکالت عالیه دولت عثمانی برقرار گردید و والد ماجدش جناب سلالة السادات والانجاب، افتخار امثال و اقران، عمدة الاعیان حاجی میر محمد تقی تاجر اصفهانی به شیراز آمده، رحل اقامت را برای تجارت انداخته، سالها توقف نمود و صیت تجارت و اعتبارش به اقصی بلاد رسیده، مرجع امور تجارتنی قریبه و بعیده گردید و در سال ۱۲۹۰ واند در شیراز به رحمت ایزدی پیوست و جناب حاجی سید ابراهیم را دو نفر پسر است:

اول آنهاست: سلالة السادات الانجاب میرزا سید محمد. مدتی کسب کمالات علمیه نمود. پس مداخلتی در کارهای تجارتنی فرموده است.

پسر دویم آن جناب است: خلاصه اطياب زمان، مقرب الخاقان میرزا علی محمد خان. در سال ۱۲۸۰ واند در شیراز متولد شده، کسب کمالات خط و ربط نموده، به جوهر ذاتی، لوازم علم انشاء را آموخته، به منصب منشی باشی حضرت اشرف والا، جلال الدوله فرمانفرمای مملکت فارس سرافراز و برقرار است.

و از اعیان این محلّه است: صحیفه اوراق وزارت و ریاض حدیقه امارت، دستور اعظم،

سالک زسام مجد و کرم محمدنبی خان وزیرا. اصلش از خاک پاک شیراز است، خلف الصدق آقا کوچک تاجر شیرازی، در بدایت جوانی به شغل تجارت که ارثی او بود، اشتغال داشت، پس مسافرت به بصره و بغداد نموده، در سلک اعظم تجار منسلک گردید و در سال ۱۲۱۵ که حاجی خلیل خان کراوغلی سلک التجار قزوینی، شوهر خواهر جناب محمدنبی خان، از جانب سنی-الجوانب امنای دولت علیه ایران، مأمور به سفارت هندوستان گردید و در سال ۱۲۱۸ به گلوله تفنگ سرباز هندوئی کشته گشت و جناب محمدنبی خان تاجر شیرازی برادرزن حاجی خلیل خان که سردی با سکنت و ثروت و صاحب کمال و معرفت بود، به جای او سفیر کبیر هندوستان گشته، به مصاحبت بالیوز بصره و صاحب منصبان انگلیس در آخر سال ۱۲۱۸ روانه بمبای گردید و بعد از ورود در منزلی سلوکانه فرود آمده و حکمران بندر بمبای، هرروزه بطرزی تازه عیشی مهنا برای او، آماده می داشت و مدت ۵ ماه در بمبای به عشرت گذرانید، پس به ولایت بنگاله و شهر کلکته برفت و نزدیک به سالی به عزت و عشرت کام دل را حاصل نموده، عود نمود به بندر بمبای و مدتی به احترام تمام توقف داشت و در اواخر سال ۱۲۲۱ از هندوستان عود به شیراز کرده، روانه دارالخلافه طهران گردید و در سال ۱۲۲۳ [۱۲] جناب نصرالله خان قراگوزلو را از وزارت فارس معزول فرموده به جای او، جناب محمدنبی خان سفیر کبیر را وزیر نموده، روانه شیرازش داشتند و در آخر سال ۱۲۲۴ از وزارت فارس معزول گردید و جناب حاجی-محمدحسین خان صدراعظم اصفهانی که با محمدنبی خان کدورتی در میان داشت از طهران به شیراز آمد و مبلغ ۱۰۰۰/۰ تومان از نقد و جنس و خانه و املاک، از محمدنبی خان و برادر او محمدجعفرخان حکمران بندر بوشهر و دشتی و دشتستان باز یافت نمود و بعد از ادای این وجه در آستانه مبارکه امامزاده سیدسیرمحمد (ع) پناه برده، وفات یافت و در آنجا مدفون گردید و تماشای این مراتب، در گفتار اول این فادنامه، در ضمن وقایع سالهای گذشته، مرقوم گردید و نظر به فطرت اصلی، اشعاری به رشته نظم درآورده و در مراتب حال «فطرت» تخلص می نمود و بعد از سفارت به هندوستان «سفیر» تخلص فرمود!! و این شعر از آن جناب ثبت گردید:

شعر آن چنان یگو که اگر خصم بشنود خود را ز آفرین نتواند نگاه داشت

و خلف الصدقش، سلاله خوانین مکرم، نتیجه وزیر معظم: محمدباقرخان از شیراز به بندر بمبای رفته، سالها توقف نمود و به احترامی تمام و ثروتی فراوان و سعیشتی وسیع گذران نمود و در حدود سال ۱۲۸۹ در بمبای به رحمت ایزدی پیوست.

و خلف الصدقش: عالی جاه، فخرالا کفاء، جامع مناقب، حاوی مراتب، نور حدقه نجابت و نور حدیقه اصالت محمدنبی خان در بندر بمبای متولد گشته، کسب کمالات لایقه را نموده، در مرحله جود و سخاگوی سبقت از اقران خود، ربوده، به عزت و احترام در بمبای توقف دارد. و از اعیان این محله است: جناب مستطاب، خلاصه اولاد رسول ثقلین (ص) و نقاوه سادات خاقین، حاوی کمالات بقراط و جالینوس، مقوی ارواح و نفوس، عالم لیبیب میرزا احمد

۱. محمدنبی خان سفیر فوق العاده ایران در کلکته بود که بنا به گزارش کمیته محرمانه اداره امور سیاسی حکومت بمبئی: با آنکه (از طرف کمپانی هند شرقی یکهزار روپیه مقرر می گرفته، حق نعمت را نشناخته و نفوذ خود را به نفع فرانسویها در ایران بکار انداخته است.) رک: حقوق بگهران انگلیس در ایران.

طیب، نبیره برحمت پناه، میرزا احمد حکیم باشی<sup>۱</sup> حسینی شیرازی است. از اول سن شباب مقدمات علمیه و ادبیه و علم هیئت و نجوم و کلیات و جزئیات علمیه و عملیه فنون طب و تشریح را از نگارنده این فادسنامه ناصری بیاموخت و چندین تجربیات و امتحانات خود را بر آنچه آموخته بود بیندوخت و تا کنون هر روز مجلس درسش غاص به طلاب علم طب و تشریح است و ولادت آن جناب در سال ۱۲۴۷ اتفاق افتاده است.

و ولد صدقش نور حدیقه سیادت میرزا سیح هنوز در سن صباوت باقی است. و از اعیان این محله است: عالی جناب، کمالات اکتساب، عمده الاعیان و قدوة الزمان، مجمع آداب، مقبول قلوب اولی الالباب، واثق به فضل الله المبین حاجی نورالدین هندی اصل. آن جناب از بلده مجولی بندر هندوستان است. در اواسط عمر خود به ایران آمده، سال التجارة خطیری آورده، چندین سال در اصفهان بماند و چندین سال در طهران رحل اقامت بینداخت، پس به شیراز آمده، مدتها توطن نمود و عمرش را قرین احترامی زائد الوصف به آخر رسانید و در سال ۱۲۸۱ به رحمت ایزدی پیوست و عمرش از صد متجاوز بود.

و خلف الصدقش، قدوه اخیار و زبده ابرار، فخر اعیان و افتخار امثال و اقران، سلاله اساجد و افایم میرزا ابوالقاسم هندی در سال ۱۲۶۲ متولد گشته و تحصیل کمالات لایقه را نموده، معیشتی به آسایش و زندگانی به احترام دارد.

و از اعیان این محله است: عالی جناب، کمالات اکتساب، کشف مشکلات امراض و حلال معضلات<sup>۲</sup> اسقام، جالینوس زمان، محمد بن زکریای<sup>۳</sup> دوران، حکیم ماهر، سلاله السادات حاجی میرزا باقر طیب حسینی در فنون علمیه و عملیه مقاصد علم طب، سرآمد اهل زمان خود بود و معالجات غریبه از او بروز نمود و در سال ۱۲۵۹ در شیراز وفات یافت و از او سه نفر پسر باقی بماند:

اول آنهاست: مقتدای حکما و پیشوای اطباء، حاوی کمالات اعظام، سلاله سادات افایم حاجی میرزا ابوالقاسم طیب سالها در شیراز، مشغول معالجه مرضی بود و در سال ۱۲۷۸ وفات یافت.

و خلف الصدقش: عالی جناب کمالات اکتساب، دافع آلام و شافی اسقام میرزا غیاث طیب<sup>۴</sup> در سال ۱۲۷۰ تولد گشته، تحصیل مقاصد طبیه نموده، مشغول به عمل طبابت است.

پسر دیگر مرحوم حاجی میرزا باقر طیب است: قدوه اطباء و اسوه حکما، جالینوس ثانی، مستخرج قانون معانی سلاله سادات، سید نبیب حاجی میرزا سید علی طیب<sup>۵</sup>. در سال ۱۲۴۹ متولد گشته، تحصیل کمالات علمیه و عملیه علم طب نمود و کتاب شرح امیاب را از مؤلف این فادسنامه ناصری شنید و [۱] کنون به معالجه مرضی اشتغال دارد.

و از اعیان این محله است: جناب مستطاب مجمع آداب، مقبول اولی الالباب، جامع

۱. رک: آثار المعجم، ص ۵۳۳.

۲. در متن: (مفضلات).

۳. در متن: (ذکریا).

۴. رک: آثار المعجم، ص ۵۳۳.

۵. رک: آثار المعجم، ص ۵۳۲.

کمالات، حاوی سعادات حاجی محمد رحیم صالح در سال ۱۲۴۹ در شیراز متولد گشته، کسب کمالات علمیه نموده، روزگار جوانی را صرف تحصیل مقاصد یقینیه نموده، عمرش را به وظائف طاعت و عبادت گذراند.

و والد ماجدش حاجی محمد علی مشهور به آقا، از اعظام تجار شیراز بود.

و از اعیان و بزرگان این محله است: صحیفه اوراق تجارت، ریاض حدیقه نجابت، دارای فضایل، زینت محافل، نتیجه ابرار حاجی زین العابدین امین التجار، مدتها در بندر بمبای برای تجارت، رحل اقامت بینداخت و صیت تجارتش به اقصی بلاد رسیده، رجوع معامله تجار مالک را با خود بداشت و منشأ خیرات گشته، چندین مکتب خانه خیراتی در شیراز و اماکن مشرفه برپا کرده و مواجب و رخوت ایتم مکتب خانه را می داد و در سال ۱۲۹۴ در بندر بمبای به رحمت ایزدی پیوست و حاجی زین العابدین امین التجار اول کسی است که جمعی را با خود شریک نموده، چندین کشتی آتشی را خرید و حمل و نقل مال التجاره هندوستان را به سواحل دریای فارس می رسانید و از منافع آنها تا کنون چند کشتی دیگر خریده اند و در خلیج فارس تردد می نمایند و حاجی زین العابدین امین التجار، خلف الصدق مرحوم حاجی آقا بزرگ تاجر شیرازی است.

و خلف الصدق مرحوم حاجی زین العابدین است: ملک اعظم تجار، زنده نتایج اختیار، قدوة اعیان و اسوه اقران آقا عبدالعسین امین التجار. در سال ۱۲۶۵ در شیراز متولد گشته، کمالات لایقه را کسب نموده و از شیراز به بمبای هندوستان رفته، در ظل حمایت والد ماجد خود تربیت یافته، امور تجارت و معامله را بیاموخت و بعد از وفات والد ماجدش به لقب جلیل امین التجاری مفتخر گردید و رجوعات تجارتی اماکن قریبه و بعیده را که با والد او بود، بتصدی گردید و از عهده لوازش برآمد و از راستگوئی و درست کرداری، کار تجارتش بالا گرفته است و نزدیک به سالی است عود به شیراز نموده است و زمان مسافرتش به هیجده سال رسید.

و از اعیان این محله است: سلاله اختیار و قدوه ابرار حاجی محمد حسن تاجر و برادر مکرمش، افتخار امثال و اقران، عمده اعیان حاجی محمد ابراهیم تاجر شیرازی پسران حاجی- محمد حسین تاجر ولد اسمعیل بیک شیرازی. در سال ۱۲۳۶ و ۱۲۳۷ [۱۲] متولد شده اند و در اوایل حال، تحصیل مقدمات علمیه را نموده، در فنون ریاضی و علم فقه، گوی سبقت را از همگنان خود ربودند، در کار تجارت سرآمد اهل زمان شدند و خمس و زکوة اموال خود را از امروز به فردا نینداخته، تمامی آنها به ارباب استحقاق می رسانیدند و حاجی محمد حسن در میانه بازار وکیل و دروازه اصفهان، مسجدی وسیع مشتمل بر شبستان و چندین طاق که به ستونهای سنگی یکپارچه، استوار داشته، به انجام رسانید و چندین هزار تومان در مخارج آن صرف نمود و در قدیم در این موضع مسجدی کوچک مشهور به مسجد حاجی غنی بود که تمامی طاق و رواق آن منهدم گشته، جز نامی و ویرانه ای باقی نبود و حاجی محمد حسن چندین خانه خریده، ضمیمه آن مسجد خراب نمود.

## محلّه ششم شیراز

### محلّه سر باغ است

و این محلّه، محدود است به محلّه میدان شاه و محلّه سنگ سیاه و محلّه سردزک و محلّه درب مسجد. شماره خانه های آن در سال ۱۳۰۱، ۲۲۳ درب خانه و مردم آن ۹۲۳ مرد و پسر و ۱۰۸۴ نفر زن و دختر است. و از اجله اعیان و علمای این محلّه است: سلسله جلیله امام جمعه:

جد اعلای این سلسله است: جناب مستطاب معلى القاب، مقتدای علما و پیشوای فضلا، علامه زمان، مهتد قواعد و قوانین، ضیاء دنیا و دین شیخ حسین جزایری از جزایر عراق عرب به شیراز آمده، رحل اقامت را افکنده، مروج مذهب اثنی عشری گشته، احادیث و اخبار اهل بیت نبوت را گوشزد خاص و عام می نمود.

و خلف الصدقش، جناب مستطاب قدوه علما و زنده فضلا، علام فهم، شیخ مشایخ زمان، مقتدای اهل ایمان شیخ محمد مشهور به شیخ مفید<sup>۱</sup>. سالها در شیراز بیشتر علوم دینیّه و مطالب یقینیّه، طلاب علوم را بهره مند می نمود. ولادت آن جناب و وفاتش در شیراز اتفاق افتاد و از مآثر علمیه اوست: رساله دده نجفیه در اثبات امامت خاصه و رساله ادبیین، باز در اثبات امامت خاصه که ذکر چهل سند در او نموده است.

و خلف الصدق جناب شیخ مفید است: مالک مسالک شریعت، واقف مواقف حقیقت، جامع معقول و منقول، حاوی فروع و اصول، علامه اوان، مجتهد الزمان شیخ عبدالنبی امام جمعه شیراز، اول کسی است از این سلسله که امامت نماز جمعه را اختیار نمود و مادام زندگانی به نشر علوم و فتاوی و امامت نماز جمعه و جماعت در شیراز، مشغول بود و از مآثر علمیه آن جناب است: تذکار المتعلمین فی شرح تبصرة المتعلمین و رساله وجوب عینی نماز جمعه. و در سال ۱۱۹۱ در شیراز به روضه رضوان خراسید و آن جناب را هفت پسر بود:

اول آنهاست: شیخ انام، مقتدای طوایف اسلام، وارث سواریت صدیقین، واجد مقاصد اهل یقین، منبع علوم رحمانیه، مجمع فیوض سبحانیه، ناصح ملوک و سلاطین، فرید وحید

۱. رک: آثار المعجم، ص ۴۳۳.

۲. رک: آثار المعجم، ص ۳۳۴.



شیخ محمد مشهور به شیخ مفید امام جمعه و جماعت، ملقب به «زاهد» که از اوائل سن تکلیف جز لباس خشن نپوشید و لقمه چرب و شربت شیرین ننوشید اگر مالی داشتی، بر فقرا و درویشان ایثار کردی و در سال ۱۲۴۹ در شیراز به رحمت ایزدی پیوست و آن جناب را چهار نفر پسر بود:

اول آنهاست: جناب مستطاب امام اقدم و همام اکرم، بقیه مشایخ و مشاهیر سلف، استاد جماهیر خلف، واسطه عقد موالی، رابطه استکمال اهالی، مبین مرموزات فقهاء عظام، مرجع اهل اسلام، شیخ مشایخ اولی الالباب شیخ ابوتراب<sup>۱</sup> امام جمعه و جماعت، عمرش را در تعلم و تعلیم و تدریس علوم مسلمانی و نصایح ملوک و فرمانروایان و شفاعت ستم رسیدگان از ستمکاران به سر رسانید و از این رهگذر زحمتهای کشید و در سال ۱۲۵۹ برخلاف رضا، با جماعتی از علما و بنی اعمام به دارالخلافت طهران رفته، مدت سه سال توقف فرمود و از امنای دولت تقاضای هیچ مطلبی را ننمود، پس اعلیحضرت شاهنشاه اسلامیان پناه، محمدشاه، انارالله برهانه، جناب شیخ را ملاقات فرمود و خاطرش را سرور داشته، به احترام تمام به مصاحبت امیر کبیر سیرزانی خان والی مملکت فارس، عود به شیراز نمود و کمافی السابق به تدریس علوم دینی و نصایح بزرگان و اعیان اقدام فرموده، پناه هر پناهنده و شفاعت خواه هر ستم رسیده بود و در سال ۱۲۷۲ در شیراز به رحمت ایزدی پیوست و آن جناب را سه نفر پسر است:

اول آنهاست: جناب مستطاب، امام اقدم و همام اکرم، مستجمع حقایق علوم، مستنبط قواعد حدود و رسوم، حلال مشکلات، کشاف معضلات<sup>۲</sup>، علام فهام حاجی شیخ یحیی<sup>۳</sup> امام جمعه و جماعت. در سال ۱۲۴۷ در شیراز متولد شده، بعد از سن طفولیت در اکتساب مقاصد علمیه کوشیده، به اندک زمانی، بر امثال و اقران خود فائق گردید و بعد از تکمیل علوم دینی هر روزه در محفل مینومشاکل خود، تا یک ساعت ونیم از آفتاب برآمده، طلاب علوم را از نتایج افکار ابتکار خود بهره مند سازد، پس در مسجد جامع جدید مشهور به مسجد نو بر منبر نشسته به جوامع تفسیر و مجامع تأویل، جماعت مسلمانان را مستفیض نماید، پس عود به منزل نموده، مشاجرات و مرافعات انام را به تصالح به اعانت مظلوم، قطع فرماید و ایام متبرکه و روزهای جمعه در مسجد جامع کریم خانی، مشهور به مسجد وکیل بعد از ادای فرایض به نصایح بلیغه جلیله و مواعظ جمیله، اهل فضل و بزرگان و اعیان را متذکر و متنبه سازد و در روزهای دوشنبه هر هفته از ماه و سال در باغهای موروثی و مکتسبی خود رفته، با دوستان شفیق و رفیقان صدیق، بعد از تفاکه و تفکه به مکالمات علمیه و مطایبات ادبیه، رفع انقباض از خاطر خود و حضار فرماید و نزدیک به سی سال است که با نگارنده این فارسنامه ناصری به طریق سواست و شفقت، رفاقت و صداقت و مسامرت شبانه و مصاحبت روزانه، سلوک فرموده است و آن جناب را شش نفر پسر است:

اول آنهاست: جناب مستطاب مجمع آداب، مقبول قلوب اولی الالباب، عارف اسالیب ادبیه، واقف قوانین عربیه، زینت ارباب فضل و حکمت، غایب بحار معانی، به علو همت، فاضل اسجد

۱. رک: آثار المعجم، ص ۳۲۴ و سفرنامه حاجی پیرزاده، ص ۶۱.

۲. در متن: (مفضلات).

۳. رک: سفرنامه حاجی پیرزاده، ص ۶۱ و وقایع اتفاقیه، ص ۷۵۸.

حاجی شیخ احمد<sup>۱</sup>، در سال ۱۲۶۵ در شیراز متولد گشته، در کنف حمایت والد ماجد خود تربیت یافته، پای در رتبه معارف نهاده، محسود امثال و اقران است.

پسر دوم جناب امام جمعه است: جناب مستطاب سلاله علمای امامیه و نقاوه فقهای اثنی عشریه، وحیدمهد، شیخ محمد<sup>۲</sup>.

پسر سیم و چهارم آن جناب است: جنابان مستطابان، عالمان فاضلان، ادیبان اربیان، جامعان سعادت، حاویان نجابت و اصالت، مقبول قلوب اولی الالباب شیخ عبداللطیف<sup>۳</sup> و شیخ ابوتراب مشهور به شیخ آقا<sup>۴</sup>، در سال ۱۲۷۷ متولد شده‌اند و تحصیل کمالات علمیه و ادبیه را به وجهی لایق نموده، شهوات نفسانی را گذاشته، مستحسنان عقلیه و نقلیه را گرفته‌اند.

پسر پنجم و ششم آن جناب است: دو کواکب برج نجابت و دو اختر فلک سعادت شیخ- بهاءالدین<sup>۵</sup> و شیخ علی<sup>۶</sup>، در سال ۱۲۸۸ و ۸۹۹ [۱۲] متولد شده‌اند، به اندازه رتبه خود تحصیل کمالات لایقه نموده، محسود اقران آمده‌اند.

پسر دوم مرحمت پناه، شیخ ابوتراب امام جمعه است: جناب مستطاب، سند اعالی و مسند ارباب معالی، متمسک به دین مبین حاجی شیخ مجدالدین. کسب کمالات لایقه را به وجه احسن کرده، معیشتی از املاک سوره خود نموده، قیام به لوازم طاعات و عبادات لیالی و ایام شغل شاغل خود فرموده است.

پسر سیم مرحمت پناه شیخ ابوتراب امام جمعه است: جناب مستطاب، مستجمع علوم، مستنبط دقایق حدود و رسوم، خلف اسلاف و شرف اخلاف، عالم عامل، فاضل کامل، متمسک بحبل الله القوی شیخ عبدالنبی. در سال ۱۲۶۶ متولد شده، تحصیل کمالات لایقه نموده، علوم عربیه و ادبیه را به وجهی نیکو آموخته، در تکمیل علم فقه و اصول کوشیده، گوی سبقت را از همگان ربوده، مطالب علم انساب و تواریخ را بهتر از همه آندوخته است.

پسر دوم مرحمت پناه، شیخ محمد، مشهور به شیخ مفید زاهد است: قدوه اصحاب و اسوه احباب، متحلی به محاسن سنیه، متخلی از ذائل دنیه، جناب مستطاب حاجی شیخ هاشم. عمر شریفش را در وظائف طاعات و لوازم عبادات به سر رسانید و آن جناب را سه نفر پسر است که در لجه کمال و دری درجه افضالند مانند: حاجی میرزاداد و شیخ سلیمان و شیخ محمد باقر که در تحریر قبالات شرعیه، عدیل و نظیر<sup>۷</sup> ندارد و علم اخلاقی سرآمد همه کمالات است.

۱. آثار العجم، ص ۳۲۴. پیرزاده در باره او می‌نویسد: (در علم حکمت فیلسوف وقت و شیخ رئیس زمان است و دانا و عالم و با ذوق و با عشق و با اخلاق حسنه و در سواری و اسب تازی و شکار، گوی سبقت از شجاعان زمان برده، تیر او خطا نکند و هرگز بی شکار از صحرا به خانه بر نمی‌گردند و با درویش و فقیر و دوست و رفیق مجالس و معاشرند و از مصاحبت با فقرا خیلی خوش دارند). ص ۶۲.

۲. رک: سفرنامه حاجی پیرزاده، ص ۶۲.

۳. رک: آثار العجم، ص ۳۲۴، حاجی پیرزاده لقب او را (معین الشریعه) نوشته است. ص ۶۲.

۴. رک: آثار العجم، ص ۳۲۴.

۵. رک: آثار العجم، ص ۳۲۴. مادر او همشیره صاحب دیوان بود. سفرنامه پیرزاده، ص ۶۲.

۶. (بسیار جوان معقول، با اخلاق و خوش فطرت می‌باشند). (سفرنامه پیرزاده، ص ۶۲). او داماد مؤید الملک بود و اولادی داشت به نام (ضیاء الدین). سفرنامه پیرزاده، ص ۶۲.

۷. در متن: (نذیر).

پسر سیم مرحمت پناه شیخ مفید زاهد است: قدوه اعیان و اسوه اقران شیخ محمد حسین. در زمان زندگانی با معیشتی وسیع و گذرانی فسیح از املاک موروثه و مکتسبه خود، محسود امائل و اقران بود و از آن جناب دونفر پسر باقی ماند که هر یک نهالی از بوستان نجابت و شاخه‌ای از گلستان سعادت‌اند: شیخ محمد حسن و شیخ ابوالقاسم. در عنفوان جوانی، به احترام تمام معیشتی به وسعت دارند.

پسر چهارم شیخ مفید زاهد است: قدوه اعظم و اسوه افخم، افتخار امجد و اعیان، مقتدای امائل و اقران، شیخ مشایخ زمان، متمسک بحبل الله المتین حاجی شیخ زین العابدین. در سال ۱۲۲۲ در شیراز متولد شده، کسب کمالات لایقه نموده، از علوم عربیه و فقه و تفسیر بهره یافت و چون والده ماجده اش از سلسله تجار بود، میل به شغل تجارت که بهترین کسبه است نمود و سرمایه‌ای بیندوخت، پس از شیراز به هندوستان رفت، سالی مکث نکرده، به جانب کشمیر شتافت و بعد از ورود رحل اقامت را بینداخت و از معامله شال کشمیری، ثروتی لایق بیافت و العود احمد را گفته بعد از چندین سال عود به شیراز نمود و چون بازار تجارت را کاسد و معاملات را فاسد بدید، چیزی از اندوخته خود را بداد و چندین قریه و مزرعه در بلوک بیضا و حومه شیراز در عوض گرفته، ضمیمه املاک موروثه خود نموده، مالک ضیاع و عقاری لایق گشته، سرپرستی املاک را شغل خود نمود و سرمایه تجارت را به اولاد اسجادش داده، هر یکی را به اندازه رتبه، مشغول تجارت بداشت و بر این منوال زندگانی را به سر رسانید و در سال ۱۳۰۴ وفات یافت، به رحمت ایزدی پیوست و او را پنج نفر پسر است:

اول و دویم آنهاست: دو نور حدقه سعادت و دو [نور] حدیقه نجابت و اصالت: حاجی شیخ محمد علی و شیخ ابوالقاسم. کمالات [را] تحصیل نموده، خط و ربط محاسبات را آموخته، در عمل تجارت و درستکاری و راستگوئی، گوی سبقت را از اقران خود ربوده‌اند.

پسر سیم و چهارم و پنجم حاجی شیخ زین العابدین است: محمد انتسابان، کمالات اکتسابان: شیخ عبدالرسول و شیخ عبدالرحمن و شیخ عبدالعزیز، همه در اوائل جوانی با درست حسابی و راستگوئی، مشغول تجارت گشته، محسود امائل خود شده‌اند.

پسر دویم مرحمت پناه، شیخ عبدالنبی، اعلم فضلا و افضل علماء، جامع فضایل، باسط شمایل، خادم دین مبین شیخ شرف الدین صدر مملکت فارس در اوایل دولت زندیه و اوائل دولت علیسه قاجاریه او را به این لقب گفتند و احترامی زائد بر او گذاشتند. وقتی نواب حسین علی میرزا فرمانفرما و چراغ علی خان نوائی وزیر و اعیان فارس را در مسجد نو بعنوان مهمانی بخواست و معادل هزار نفر را در چندین صفا از مسجد نشانیده، طعام بداد جز اشخاصی که قابل جلوس در مجلس نبودند و در سال ۱۲۲۰ به رحمت ایزدی پیوست و از او خلفی نماند.

پسر سیم شیخ عبدالنبی امام جمعه سابق است: جناب مستطاب قدوه اخیار و اسوه ابرار، شیخ انام، مقبول اهل اسلام، خادم دین مبین شیخ ضیاء الدین. مادام زندگانی به نشر علوم اشتغال داشت.

و خلف‌الصدق او کمالات اکتساب، فضائل انتساب، صاحب درایت، حاوی روایت، افتخار علما میرزا محمد رضا است، مادام حیات به نشر علوم اشتغال داشت.

و خلف‌الصدقش جناب حسنات‌الخصائل، حاوی اقسام فضایل میرزا شیخ علی تحصیل کمالات لایقه را نموده، در تحریر رسائل محسود اقران است.

پسر چهارم مرحمت‌پناه شیخ عبدالنبی امام جمعه سابق است: جناب مستطاب فضائل و کمالات اکتساب، فخرالاطیاب شیخ بهاء‌الدین.

و خلف‌الصدقش قدوه اخیار و نتیجه ابرار حاجی شیخ اسماعیل است.

و خلفان صدقش، عالی‌جنابان، فضائل اکتسابان، ثمره شجره نجات و اصالت، میرزا-فضل‌الله و میرزا حبیب به احترام تمام در زمره اهل علم مشغول تحصیل کمالات علمیه می‌باشند.

پسر پنجم مرحوم شیخ عبدالنبی امام جمعه سابق، عالی‌جناب فضایل اکتساب میرزا-کاظم است.

و خلف صدقش، کمالات انتساب میرزانی است. به احترام تمام زندگانی را به پایان رسانید.

و خلف‌الصدقش: جناب مستطاب فضایل اکتساب، مخدوم اهل علوم، مقنن قواعد حدود و رسوم، ناظم معاهد فروع و اصول، صاحب قوانین معقول و منقول، ادیب اریب شیخ-

مفید<sup>۱</sup> [است]. در حدود سال ۱۲۵۰ متولد گشته، تحصیل کمالات علمیه را به وجهی لایق نموده، برای تحصیل مقاصد علمیه، سفرها کرده، از هر سفره‌ای توشه‌ای و از هر خرمنی خوشه‌ای برگرفته، مدتی است عود به شیراز کرده، هرروزه در روانالی اندوخته خود را آویزه گوش اهل

هوش نماید و به ادنی معیشتی کفایت کرده، در ازدیادش نکوشد و جز لباس کهنه و عبای

خشن نپوشد و این چند بیت که از جناب شیخ مفید است، ثبت گردید:

به سر بازم هوای دیگرستی	که در نایم نوای دیگرستی
به خلد کوثرم دیگر چه حاجت	که رویت خلد و لعلت کوثرستی

گر شود ای صنم ترا	در بر خویش <sup>۲</sup> آرما
سر بنهم به پای تو	جان به رهت سپارما

پسر ششم شیخ عبدالنبی، امام جمعه سابق، عالی‌جناب فضایل و کمالات اکتساب شیخ-محمد علی است. مادام حیات به احترام و عزتی تمام، معیشت نمود و از او سه نفر پسر باقی بماند:

اول آنهاست: مولای انام و مقتدای اهل اسلام، علام فهام، عالم فاضل به حق ناطق میرزا محمد صادق. زندگانی خود را در تعلم و تعلیم علوم دینی و امامت جماعت مسلمانان بسر برد.

۱. درباره او و آثارش رجوع شود به آثار العجم، ص ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ و ۲۹ و ۳۰. از اهم آثار اوست: منظومه در احکام عهد شرعی، شرحی بر حدیث کمیل، شرحی بر حدیث ام زرع، منظومه در فقه، نورالیقین، شرح قصیده اسرؤالقیس، ضیاء-

القلوب، عشره کامله، اصلاح الفاظ در تبیین الفاظ عربیه، گنج مراد و هزینه رشاد، جمع المسائل و اساس لکمال. ۲. در متن: (خویشتن).

پسر دویم و سیم شیخ محمدعلی است: کمالات اکتسابان: علام فهام، قدوه اهل اسلام، عالم فاضل، شیخ حسن [و] قدوه اکابر، جامع اشقات امور، عارف به مصالح جمهور، شیخ مشایخ شیخ اسدالله. این دونفر برادر به آسایش تمام زندگانی خود را صرف عبادت ملک علام نمودند و از مرحوم شیخ اسدالله دونفر پسر باقی است:

اول آنهاست: فضایل اکتساب، سیادی آداب، کوکب فلک نجابت، اختر سپهر سعادت میرزا خلیل. شغل خود را تحصیل مقاصد علمیه و نظم املاک موروثه قرار داده است.

پسر دویم شیخ اسدالله: کمالات اکتساب، فضائل انتساب، فاضل عالم شیخ ابوالقاسم است. در همه اطوار تاسی به برادر بزرگ خود نموده است.

پسر هفتم مرحوم شیخ عبدالنبی است: عالی جناب خصایل اکتساب، قدوسی انتساب، امام اقدم و همام اکرم، مستجمع حقایق، مستنبط دقایق، علام فهام، مرجع اکابر ایام حاجی-میرزاهادی امام جمعه. بعد از وفات برادر ماجد خود شیخ مفید زاهد، متکفل امامت جمعه گشته، ایام جمععات در مسجد جامع و کیلی به وظائف نماز جمعه اقدام می فرمود و داد مظلومان را از ظلمه در خدمت فرمانروایان می خواست و در سال ۱۳۴۱ به روضه رضوان خرامید.

ولد الصدقش: حلال مشکلات قرآنی، کشف معضلات فرقانی، جامع نکات اصلیه، حاوی قواعد شرعیه، راضی به قدر و قضا حاجی میرزا عبدالرضاست. مادام حیات جز طریق رضای خدای تعالی را نخواست و بیشتر اوقات خود را صرف مقاصد قرآنی نمود و در اقوال مفسرین تبعی کامل داشت و احوال صحابه و تابعین را نیکو می دانست و او را چهار نفر پسر است:

فضایل و کمالات اکتسابان، عالمان فاضلان، ادیبان ارباب حاجی میرزا سیف الله و میرزا-محمدباقر و میرزا علی محمد و میرزا عبدالرحمن و شغل مشاغل آنها تحصیل مراتب علمیه و مقاصد یقینیه و انتظام املاک موروثه است.

از اجله اعیان این محله است: سلسله جلیله وصالیه که شیرازه کمالات شیراز را از گسیختگی به طراز آورده و علم و شعر و خط گذشتگان که عنکبوت نسیان بر آنها تنیده بود، نعم البدل نموده، به گوش و هوش شنوندگان و چشم بینندگان رسانیده اند و چون مؤلف این فارسنامه ناصری به اینجا رسید و خواست القاب و کمالات اهل این سلسله را نگارد به حقیقت از عهده نیامده، زحمت آنرا به جناب مستطاب، صاحب عنان فصاحت و مالک زمام بلاغت، مجمع آداب، مقبول اولی الالباب، حسان زمان و سبحان بیان، ناظم بدیعه، مستخرج لالی از اصداف قریحه، مقله حدقه دوران، یاقوت معدن عرفان، بحر خطوط بر طبقات اوراق، مقرر نقوش بر صفحات اطباق میرزا ابوالقاسم فرهنگ که نهالی از آن بوستان و گلی از آن گلستان است، وا گذاشت که صاحب البیت ادری بمافی البیت و آنچه را آن جناب به قلم مشکین رقم نوشت، همانرا در این جای نگاشت:

بسم الله الرحمن الرحیم: در بیان حال و ترجمه احوال پدر بزرگوار و استاد عالی مقدارم حضرت وصال سقی الله ثراه و جعل الجنة مشواه و شمه ای از حال پدران و فرزندان آن جناب به طریق اجمال.



حضرت وصال شيرازی

کنیه شریفش ابواحمد و لقب مبارکش میرزا کوچک و نام فرخنده‌اش محمدشفیع<sup>۱</sup> و والد ماجدش محمد اسمعیل بن محمد شفیع بن محمد اسمعیل. از نیاکان پیش از اینم آگاهی نیست و آنچه از سالخوردگان سلسله خود شنیده شده، میرزا اسمعیل خان جد سیمین، از درگاه پادشاهان صفویه، عامل گرمسیرات فارس<sup>۲</sup> بود و پسرش میرزا شفیع در حضرت نادرشاهی سمت دبیری داشت و چون روزگار نادرشاه سپری شد و اختلال در حال عامه مردمان پدید آمد، میرزا شفیع نیز چندی به پریشانی زندگانی کرده، دعوت حق را اجابت نمود و بازماندگان او که چهار نفر پسر بودند: میرزا اسمعیل<sup>۳</sup> و میرزا ابراهیم و میرزا قاسم و میرزا محمدتقی، قطع علاقه را از اصفهان نموده، به شیراز آمدند و از اولاد میرزا محمدتقی خبری نیست و میرزا قاسم و میرزا ابراهیم راه رهبانیت اختیار کرده، مجرد زیستند و میرزا قاسم از مشایخ سلسله ذهبیه بود و میرزا اسمعیل در

۱. گلشن وصال، ص ۲۲.

۲. گلشن وصال، ص ۲۲.

۳. گلشن وصال، ص ۲۳.





دختر میرزا عبدالرحیم نام شاعر شیروانی<sup>۱</sup> را بگرفت و پدر بزرگوارم حضرت وصال در سال ۱۱۹۷ از آن دختر به عرصه وجود آمد و مدتی نگذشته که میرزا اسمعیل بدرود زندگانی را نمود و میرزا عبدالرحیم، حضرت وصال را که دخترزاده او بود تکفل نمود و بعد از دو سال وفات یافت، پس میرزا عبداللّه نام، خالوی حضرت وصال که خطی وسط داشت و به نوشتن قرآن معیشتی می نمود، آن حضرت را تکفل فرمود و چون به سن تمیز رسید، طبعش به درویشی و فقر مایل گردید و پیوسته در طلب مردی کامل بود، پس به مصداق من طلب شیئا وجد وجد و من قرع باباً ولج ولج<sup>۲</sup>، مشیت ازلی و هدایت لم یزلی او را به فیض خدمت شیخ العارفین و قطب السالکین، مظهر انوار الهی و مظهر اسرار خدائی، پیر روشن ضمیر، سید حسینی بزرگوار میرزا ابوالقاسم مشهور به «سکوت»<sup>۳</sup> رسیده، به سعادت صحبت و فیض خدمتش مستسعد گردید. قدس الله روحه. و پیوسته سلاطین و ابنای ملوک و بزرگان به صحبت حضرت وصال، راغب و منادمتش را طالب بودند و آن جناب به انحاء شتی معذرت می خواست، اگر کسی دیوان قصائد آن بزرگوار را ملاحظه کند، به ظاهر چنین داند، که مداح سلاطین بوده و شاعری را شعار خود فرموده است و در واقع چنین نیست بلکه محض آزمایش طبع بوده، برای آنکه بیشتر آنها به نظر ممدوح نرسیده است و آن جناب را همتی بلند و طبعی ارجمند بود، مدار معیشت عیال را از کتابت کلام الله مجید معین فرموده بود<sup>۴</sup> و قناعت و گوشه گیری را بهترین نعمتی و نیکوترین دولتی داشتی، همواره با فرزندان به طریق اندرز فرمودی که شعر نیکو صنعتی است و شاعری زشت حرفتی، چه آن بحری از دانش و فنی از حکمت است و این نوعی از سؤال و قسمی از کدیت، الا آنکه شاعران به نظم سؤال کنند و گدایان به نثر در یوزه نمایند، هرگز هجا و هزل نفرمود و مگر دوسه قطعه به طریق طبیعت که آنها را در دیوان خود ثبت نفرمود و از غایت شهرت در السنه و افواه بیفتاد.<sup>۵</sup>

در آموختن فنون شعر و انواع کمالات و تعلیم به هیچ وجه مضایقه نفرمود و شاگردان فقیر مفلوک را با ابناء ملوک فرق نهادی و فرزندان خویش را بر دوستان درویش ترجیح ندادی، دو روز از ایام هفته معین بود که اوقات شریف را بر تربیت و تعلیم کافه مردمان وقف فرمود، هر کس زودتر آمد، برتر نشست و بیشتر به کار او پرداخت. هیچگاه به امر معاش نپرداختی و خواهش ننمودی، هر چه آماده گردید، تناول فرمودی و هر جامه که دوختندی

۱. گلشن وصال، ص ۲۳.

۲. در متن: (لج). رك: امثال و حکم دهخدا، ص ۱۱۸ و ۱۷۴ و ۱۷۴.

۳. از عرفاء قرن سیزدهم که وصال در مرگ او که در سال ۱۲۳۸ اتفاق افتاد این ماده تاریخ را گفته است:

رفتی ز جهان ای تو جهان بین همه را ای کرده خداشناسی آئین همه را

غم دیده وصال سال تاریخ تو گفت (بر بست فلک دیده حقیقین همه را) = ۱۲۳۸

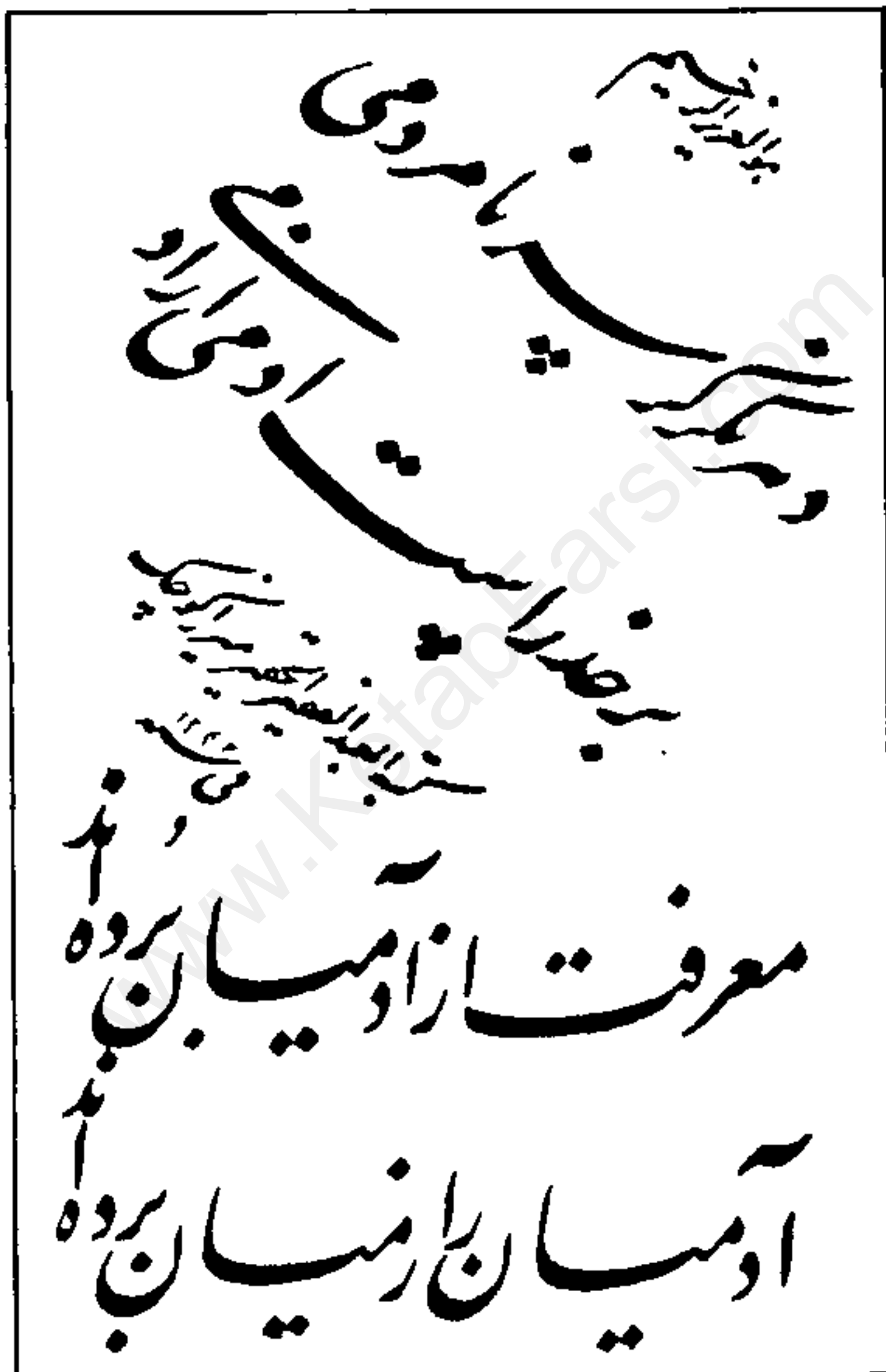
و در همین کتاب ماده تاریخ فوت او (هو الذی لایموت) است که ۱۲۳۹ می شود، اما وصال تاریخ مرگ او را به عربی سال ۱۲۳۹ آورده است.

۴. در متن: (منظر).

۵. گلشن وصال، ص ۲۴.

۶. از آثار وصال است: کتابی در حکمت و کلام به نثر و نظم، کتابی در گفتار حکیم فارابی در علم موسیقی، کتابی در ادبیات و قوانین عروض، کتابی در تفسیر احادیث قدسی به نظم و نثر به نام سفینه، کتاب صبح وصال به شیوه گلستان، نظم قسمتی از خسرو شیرین وحشی باقی، مستحیی از مقالات زمخشری، بزم وصال.

پوشیدی، سختی و سستی روزگار و تنگی و فراخی معاش، در نزد او یکسان بود، هیچ مال را به ذخیره نگذاشت و یک بدست زمین و یک درخت باغ تحصیل نفرمود، امروز در غم فردا نبود، هرچه از خزانه غیب رسیدی، صرف فرمودی و چون تمام گشتی وام نمودی، بر این



نمونه خط وصال از مجموعه خطی استاد دکتر نورانی وصال استاد دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شیراز

نهج عمری را به آسایش گذرانید و چون سن شریفش به شصت و چهار رسید، آبی در چشمش پدید گشت که یکسال نایبنا بماند و در آن حال صابروشاگر بود، پس از یک سال مرد کحالی از کرمانشاهان بیابد و چشمش را میل زده، معالجه نمود، شهری را خرم و شادان نمود و از غایت شوق به خواندن و نوشتن، هنوزماده فساد دفع نگشته، چشم را به کار خواندن و نوشتن وا گذاشت، پس از چندروزی دیگر، باز مرض عود نمود و این نوبت امید علاج نبود و در ماه رجب سال ۱۲۹۲، طایر روحش از آخشیحجان رسته، به شیدستان پیوست و در بقعه مبارکه حضرت سیدسیراحمد مشهور به شاهچراغ (ع) در جوار مزار پیر بزرگوار جناب میرزا ابوالقاسم سکوت مدفون گردید سقی الله ثراه و جعل فی الجنة شواه.

از اشعار آبدار حضرت وصال نزدیک به سی هزار بیت<sup>۱</sup> به یادگار بمانده است مشتمل بر قصائد و غزلیات و مراثی و ترجیعات و مثنویات و دیوان غزل آن جناب بر سه گونه است: آنچه در جواب غزلیات خواجه حافظ فرموده، دفتری جداگانه است و آنچه بر طرز شیخ سعدی گفته، دفتری علیحده است و آنچه متفرق گفته شده، دفتری دیگر است<sup>۲</sup> و مراثی نزدیک به ۲۰۰ بیت است در رثاء حضرت ابی عبدالله سیدالشهدا علیه السلام فرموده، اکنون در تمامی ممالک اسلام مشهور و معروف است و کتاب فرهاد و شیرین<sup>۳</sup> مولانا وحشی را انجام داده، به اتمام رسانید و بزم وصال به طرز شاهنامه حکیم فردوسی (علیه الرحمه) فرموده است و از جمله مثنویات، کتابی است مسمی به سفینه بنیان. آن کتاب بر این نهج است که چهل حدیث از احادیث قدسیه را انتخاب فرموده، حدیثی را عنوان نموده، معنی آن حدیث و تحقیق آن مطلب و داستانی مناسب آن مقام فرموده، باز حدیثی دیگر را آغاز نماید و آن کتاب ناتمام بماند و این چند شعر از حضرت وصال، برای زیور نامنامه ناصری نگاشته گردید و اگر نه اشعار و دیوانش مشهورتر از آن است که گفته شود:

در نعت خواجه کائنات فرموده است:<sup>۴</sup>

ماه فلک را کلف مگسوی که لاف است	کاین <sup>۵</sup> اثر آن بنان ماه شکساف است
کاهکشان پهلجوی دریده چرخ است	ایکه ترا خرق و التیام گزاف است
ختر گردون که شد ز ریگ روان پیش	شاهد تسبیح سنگ ریزه کفاف است
دیده شبکور نفس اگر ز چه طبع	شبرو افلاک را ندیده، معاف است
مه چو شکافد کسی، فلک بشکسافد	این سخنان حکیم بیهده بکاف است
طوف سموات کرد یک شب و عمری است	هفت سموات گرد او به طواف است
ره نزند عرض صافنات جیسادش	کش به همه حال با خدا دل صاف است
ز آنکه کسی با خدا شریک نسازد	گر به صلوة است یا به صف مصاف است

۱. (که دوهزار بیت آن در مرثیه آل عبا علیه السلام است). گلشن وصال، ص ۲۵.

۲. گلشن وصال، ص ۲۶.

۳. نمونه ای از قصائد، غزلیات، مراثی و آثار دیگر وصال را در صفحات ۴ تا ۹، گلشن وصال، از سرحوم روحانی وصال بخوانید.

۴. رک: کلیات وصال شیرازی، ص ۸۷، به اهتمام محمد عباسی، فخررازی، طهران.

۵. در متن: (این).

گسر صلوات آری، آورم به تو نامش  
قاعده مردمی، محمد سرسل  
آن نبی السیف کز کمال جهادش  
اطلس گردون کجا و جامه قدش<sup>۱</sup>  
شمس فصیحان ز وحسی زیر گلیمش  
تا به عزیزی رسد به خواب زمانه

این خلف بسی خلاف عبدشاف است  
کش ز خداوند عصمت است و عفاف است  
تا به ابد تیغ انبیا به غلاف است  
هیچ کفاف ارکند برای سجاف است  
سربسر افسانه های زیر لحاف است  
هفت فلک در شمار سبع عجاف است



۱. در مرکز تمثال وصال است ۲. طرف راست وصال حاج میرزا جان برادر اوست ۳. طرف چپ وصال وقار میباشد ۴. پهلوی برادر وصال حکیم است ۵. پهلوی وقار داری ۶. پهلوی حکیم فرهنگ ۷. پهلوی داری توحید ۸. پهلوی فرهنگ بزدانی ۹. پهلوی مردی که در گوشه مجلس پهلوی وقار حاج نور محمد خالوی فرزندان وصال است.

۱. در دیوان: (جامه قدش).

شد به تیراز و شبی چو یوسف و این رال  
بیهوده از بهسر مثل او کسه بحال است  
و از جناب وصال شش نفر پسر باز ماند:  
نخستین آنها که مهتر و بهتر اخوان بود نام شریفش میرزا احمد<sup>۱</sup> که وقار تخلص فرمودی،  
در هوش در کف از مجره کلاف است  
هفت پسر را به چار مام زفاف است



تمثال وقار شیرازی

علاوه بر کمالات موروثی که بر همه کس واضح و همه جا مشهور است در علم و فضل گوی سبقت با از همگنان ربوده، در جمیع فنون، یک فن و در تمام علوم آزموده و ممتحن، خاصه در علوم ادبیه و اقسام حکمت.

علاوه بر دیوان غزل و قصائد، چندین دفتر به طریق منشآت<sup>۲</sup> و مثنویات فرموده<sup>۳</sup> که هر یک از آنها با کتب مشهوره در آن فن، لاف همسری و دعوی برتری دارد. از نتایج طبع گهرزای آن جناب، آنچه تا کنون به جلوه ظهور و معرض شهود آمده، این است: قصائد قریب

۱. در گلشن وصال، ص ۱۲۸، آمده است: (پدر قنداقه او را خلعت میرزا ابوالقاسم سکوت برد که نام مولود را بگذارد) فرمود: احمد، محمود، محمد، ابوالقاسم، و بدین اشارت او را احمد نامید و پسران بعد از احمد به همان ترتیب موسوم شدند.

۲. در متن: (منشاد است).

۳. برای اطلاع بیشتر رجوع شود به پارسی نغز، علی اصغر حکمت، ص ۲۲۵ تا ۲۳۵ - تهران، و گلشن وصال، ص ۱۲۷.

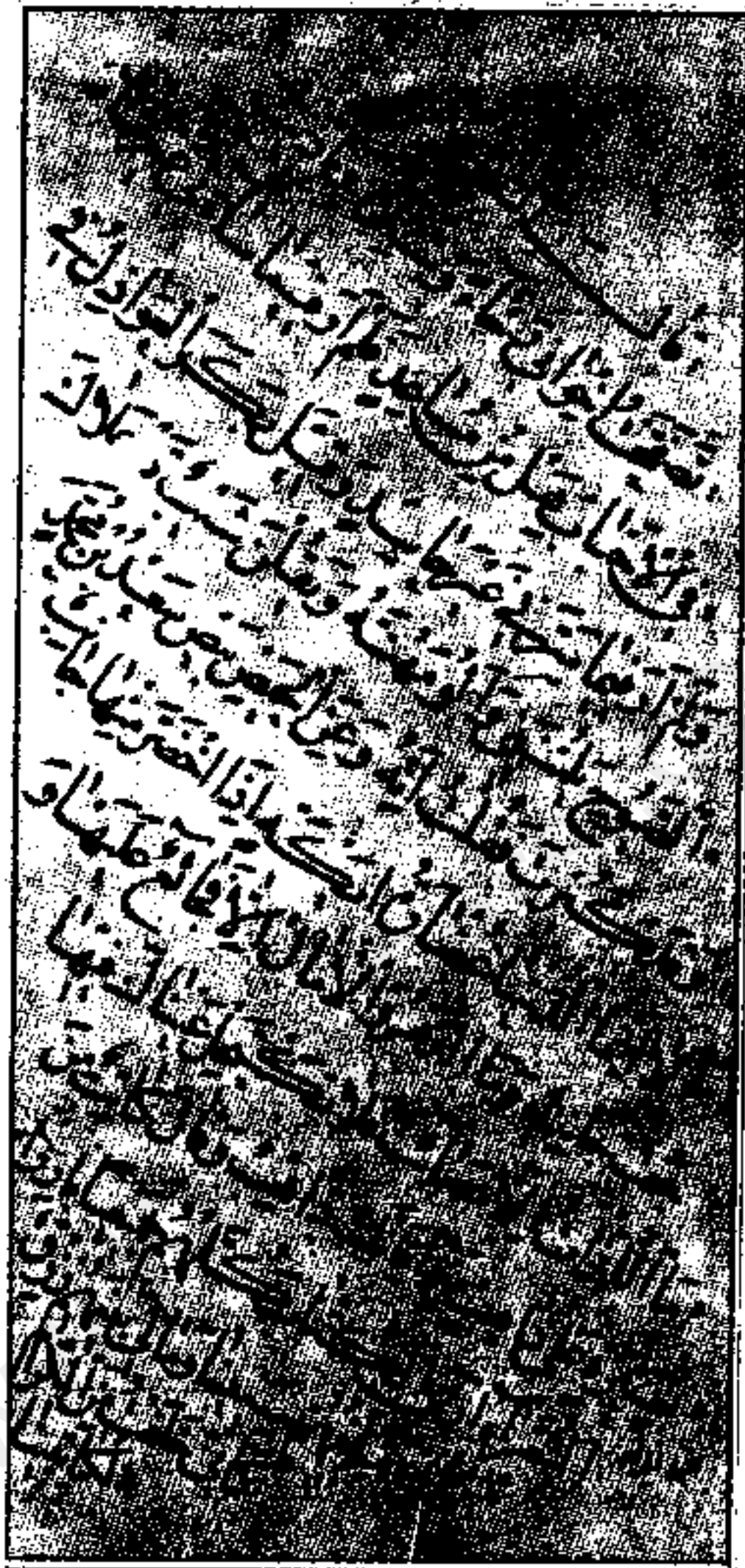
به ۲۰۰/۰ بیت، غزلیات مستطاب، قطعات، ترجیعات، کتاب انجمن دانش در نشر به طرز گلستان شیخ سعدی (علیه الرحمه)، کتاب بهرام و بهروز بروزن خسرو و شیرین، قاریخ ملوک عجم نشر پارسی خالص که یک کلمه غیرفارسی در آن گفته نشده با ملاحظه فصاحت و بلاغت و دیگر داستان حضرت موسی و حضرت خضر علیهما السلام را بر وزن و طرز مثنوی مولوی (علیه)

ثبات النفس بالعیذاء وثبات الروح بالعیناء ثلث  
 الأمان جباء وثلث جود ثلثة الدین موت العلماء  
 لثمة الخیر صیر لآئدها إلا التراب تواب الآخر بحر  
 نعم الثنا ثبات الملك بالعدل ثوب السلامة  
 لا یبلی من حیاتك بالأعذار ثناء الرجل علی  
 کل طبیه میترید بکاء المرء من خشیه الله  
 من عین بركة المال في أداء الرکوع رزق لا یظله  
 بالمینه مینه العیر لا تمز لها تدارک فی آخر العمر ما  
 فی آفته تکاویل المرء فی العسلوع مرضع لا یان  
 توکل علی الله یحکف تراجم الأبدیة العام

نمونه خط وقار

لرحمه) به رشته نظم آورده، نزدیک به ۶۰۰ بیت است و اشهد الله که پس از کتاب مثنوی این بحر را به این سبک هیچکس به آن خوبی نگفته، دیگر ترجمه کتاب الفصانه از کتب اخوان الصفا، دیگر شرح و ترجمه نامه جناب مولی الموالی امیر المؤمنین (ع) که به مالک اشتر نخعی نگاشته،

۱. این کتاب بوسیله استاد دکتر محمود طاوسی تصحیح شده و زیر چاپ است.
۲. این کتاب به نام (روزمه خسروان پارسی) است و در سال ۱۳۵۷ بوسیله دانشمند محترم جناب آقای دکتر محمدعلی صادقیان استاد ادبیات فارسی دانشگاه شیراز عالمانه توضیح و تصحیح شده و در سلسله انتشارات دانشگاه شیراز در ۵۰۶ صفحه متن و یک مقدمه و ۹ صفحه تعلیقات چاپ شده است.
۳. این کتاب با همت استاد دانشمند، جناب آقای دکتر محمود طاوسی به سال ۱۳۶۰ در شیراز بوسیله انتشارات فروزنگه به چاپ رسید و حدود ۵ هزار بیت دارد. گلشن وصال، ص ۲۶۸.



نمونه خط وقار

در آن هنگام که والی مصر بود، دیگر رساله ترجمه صد کلمه آن حضرت، دیگر تاریخ چهارده قن (ع) محتوی بر هشت علم و آن کتاب به طریق جداول تقویمی نوشته شده، در هر جدولی علمی است ترتیب رسمی که خواننده شود علم تاریخ است و از حروف و کلمات هر جدولی علمی دیگر بیرون آید در صرف و نحو و معانی و هیئت و نجوم و حکمت و منطق و عروض و قافیه و صفحهای از آن کتاب در این فادسنامه فاصری تیمناً نگاشته شود، دیگر کتاب مقتل حضرت



میدالشهدا (ع) مبتنی بر ده مجلس عربی و عجمی نثر و نظم مسمی به عشره کامله<sup>۱</sup>، منظومه فارسی ترجمه منظومه عربی مرحوم حاجی بلاهادی سبزواری، دیگر کتاب شرح دعا عیادت مرحوم علامه محشم که در جلوس شاه عباس صفوی طاب‌ثراه گفته است و این رساله در روزگار ایالت و فرمانفرمائی نواب اشرف‌والا، حضرت حاجی فرهاد میرزا معتمدالدوله دام‌عمره، تصنیف گردید<sup>۲</sup>، دیگر رساله سیاحتنامه از شیراز تا بندر بوشهر به طریق نثر پارسی، دیگر اهمیت‌الادیب عربی، بر روش اوایل التحریر کتاب دیعانه‌الادب در ترجمه و شرح حدیث نبوی صلوات‌الله‌علیه و آله در حال نساء عرب و عجم<sup>۳</sup>. در زمان ایالت نواب اشرف‌والا، مؤیدالدوله طهماسب میرزا گفته شد، دیگر کتاب مجالس‌السنه و معانی‌الازمنه بر سبک کشکول شیخ بهاء‌الدین (علیه‌الرحمه) هر روزی از سال مطلبی تازه و حکایتی بدیع و مسئله‌ای مفید بیان شده، دیگر رساله در تفسیر آیه مبارکه لیغفرلک‌الله ما تقدم من ذنبک و ما تأخر. و رسائل دیگر که ناتمام بمانده است.

کتاب فضل ترا آب بحر کافسی نیست که ترکیبی سرانگشت و صفحه بشمار

و جناب وقار بعد از وفات پدر بزرگوار به هوای سیاحت و میل مسافرت به هندوستان با برادر کهنتر خود جناب میرزا محمود حکیم به دارالملک بمبای رفته، سالی توقف فرمود و بهترین مشاغل را تصحیح کتاب مثنوی مولوی دانست و در مدت چهارماه آن کتاب را تصحیح فرمود و حواشی مختصر و مفید بر آن نوشت با خطی مطبوع ناشی از قلم مشکین‌رقم خود به زیور طبع درآورد و هزار جلد از آن کتاب از مطبع درآمد و در اطراف ممالک ایران و هندوستان و روم و ترکستان منتشر گردید و تا آن زمان، نادر بودی که در شهری یک نسخه مثنوی صحیح یافت شود و در سال ۱۲۳۲ طایر روحش در قوس نزول از دایره هستی افتاد، پس بال ترقی افشاند، از قوس صعودی الی ماشاء‌الله، بالا برفت و در شوال سال ۱۲۹۸ روان پاکش بدرود این خاکدان نموده، به شیدستان خرامید. جسد پاکش را به دخمه پدر بزرگوارش سپردند چنانکه این بنده در اشعار تاریخش اشعاری به این معنی نمودم<sup>۴</sup>:

ورد الوصال و یالسه من مضجع بهران فیه تلاقیا و تحملا

۱. این کتاب نیز با همت و کوشش دانشمند محترم جناب دکتر محمود طاووسی استاد و رئیس مؤسسه آسیائی دانشگاه شیراز در ۵۴۸ صفحه در سال ۱۳۶۰ بوسیله انتشارات فروزنگه در شیراز به چاپ رسید. این کتاب در حدود ده هزار بیت است.

۲. در متن: (گردند).

۳. برای اطلاع بیشتر از احوال و آثار وقار رجوع شود به دانشمندان و معن‌سرایان فارس، ج ۴، ص ۸۲۱ تا ۸۳۳.

۴. قسمتی از آیه ۲ از سوره فتح.

۵. وقار که در سال ۱۲۳۲ هجری قمری متولد شده بود در سال ۱۲۹۸ به بیماری استسقا دچار شد و در کنار تربت وصال و سکوت پائین پای حضرت شامچراغ مدفون گشت. (گلشن وصال، ص ۱۳۵).

۶. در فارسنامه ثبت بیت مورد مثال مغلوپ است بدین معنی که بیت به صورت:

وفا الوصال فباله من مضجع بهران فیه تلاقیا فتحملا

آمده است حال آنکه این بیت در واقع دو مصراع از دو بیت است که ما بر حسب آنچه در گلشن وصال آمده است ضبط کردیم. رک: گلشن وصال، ص ۱۳۵.

... و فسد الوقار علی الجنان فیاله من وافد و مسافر لم تقفلا<sup>۱</sup>  
 ایزد تعالی روح شریفش را با ارواح مقدسه اولیاء کرام<sup>۲</sup> محشور دارد و این چند شعر از  
 آن جناب تیمناً نگاشته گشته، زیور فادسنامه ناصری گردید:  
 ای که گوئی پای بست عشقم و سرمست یسار  
 یسادم مستی مزن یا نامی از هستی میار  
 برگ درویشی نسازی، لاف ییخویشی مزن  
 تاب رسوائی نداری تخم مشتاقی مکار  
 کفر باشد یاد کردن نام خود با نام دوست  
 زشت باشد برگزیدن کام خود بر کام یار  
 یا غم جانان مغور یا تن<sup>۳</sup> بنه در پیش تیغ  
 یا هوای گل مکن یا تن بنه در پیش خار  
 گر به جان خود بلرزی با منه بر دم شیر  
 ورز خون خود بترسی لب مزن بر سم مار  
 یا به هنگام سبکبازی در یاری مکسوب  
 یا به روز محنت و خواری<sup>۴</sup> پس گردن مخار  
 گر خدا را طالبی رو ترک خود یکسر بگسوی  
 با خداجوئی نیاید خودپرستی سازگار  
 شمس چون طالع شود رو شمع را گردن بزن  
 مغز چون فربسی شود رو پوست را از بن<sup>۵</sup> برآر  
 از خدا تا خود چه بینی یکالف خود بیش نیست  
 ز آن نشان وحدت آمد این الف فرقت شمار  
 دل ز دانشها مصفا کن که گردد جای وحسی  
 طفل شوید لوح و آرد در بر آموزگسار  
 یا قناعت کن به راحت یا شناعت بین به عشق  
 گوهر اندر غوص بحر<sup>۶</sup> است و سلامت در کنار<sup>۷</sup>

۱. فعل مناسب‌تر (یقفلا) است. معنی دو بیت چنین است: وقار بر وصال وارد شد، شگفتا از آرامگاهی که دو دریا در  
 وی به هم پیوستند و ایشان را برتافت، وقار به بهشت وارد گشت و شگفتا از وارد شونده و مسافری که باز نگشت.
۲. در متن: (گرام).
۳. در گلشن وصال، ص ۱۵۸: (جان).
۴. در متن: (خاری).
۵. در گلشن وصال، ص ۱۵۸: (از تن درآر).
۶. در متن: (قعر بحر است) و رک: گلشن وصال، ص ۱۵۹.
۷. شاعر معاصر او نعمت فسانی ماده تاریخ فوت او را چنین گفته است:  
 اکنون بی تاریخ آن زد خامه نعمت رقم (حشر وقار پاکدین با احمد مرسل بود).

الفاظ	الهیات و العجوب	الظهور والظرف	المروض والقباب	السانی والبیان	القباب	العارف
ن	ویداد و بساری از ولد ارچینش آنها	دروصل او از کمال سراسر می نیار چنانکه	جنب از جمله جوانان مستور بود از	بدر بزرگوار آنحضرت عیدالله بود او در عهد	بدانکه	فصل در نسب حضرت عتسی مآب الادی اولی
ج	وی از کمال باکی دل ذلیل خود را بدان	مایل عدند که خود را بنکاح آآورند	عاشق و بنار و طالب گفتار او عدند بلکه	لسان و باکی دامان او آگاه آمدند	افساحت	نور دیده و چون
و	بدیشان رفته بود چنان عهد و این استماع	چون پدر رسول ترب به وجود دادید شون از و چگونگی	رأی ایشان چنان ظاهر شده بود که می	ایشان را خبر فرموده بودند یعنی بود و بزر	در اصل	نور دیده و چون
و	جهت برخی دشمنی با او بنیاد نهاد	اقدام ننموده و دیده رغبت بر آنها ننگورد	در آینه بنام ایشان ولی آن سید محراب بشوئ	نور پستی از بطن ایشان شود و این قره	ظهور	سبب آن عد که زبان
و	و حضرت مسافت پیروده روز مستطی بودند	و طالب آیند او را املاک و بیایند همه جا بنیاد	و مایه تمام کنند و در اگر	که همه جا طی مراحل کرده در امضاء آن نور	بود	از آن جمله هفتاد تن از آن پیروان نام
و	در هب بن متاک با مهدودی آنها حاکم	بر این کار مبادرت نمایند خداوند باوری	لو از آمدن بجا آرند شمشیر حاکمیده که هر یک	او باری و همراهی نبود خود	و در نزد	بالجمله چون جوانی
ا	سو بهر بیت بدو آیدند بر بدون آن بگذار	حماه بر پیروان کرده آن کرد و مرا از	علاقه آخته ولی آنها را با آدیان تشابهی نی	چند سوار بر اسبان بلبل بیدند آمده تیغ از	گروه	قی القور بد فاع آمده ولی ایشان
ن	آن است که آن در حاله نکاح آن	رأی عالی آن سرور قرار گیر دو سلا ح دادند	تفصیل عرض نماید که و حسب زاد خیزی در برده است	آمد و او را آورد عید المصلک فرستاد که	گروه	نوراه و باسی اللالا این بیم نوره و هب چون
و	نمود عید الهالب و مکتبش میزول نمود	مطل آنرا اجرا این هس و این را جو آن جفتی	دو از هر هسی عاری و پیراسته و	زیبا و شیوة بیکو آراستایند و هر	مستقی	بگانه فرزند در آری که هر دو بهم در خورد
ی	آسانی و داد بزدانی جان بدادند بلی	کسی پیری بود ای بس زبان مراب که از نا باقی آن	آفتاب چیت بگیرده است و بس و ر با شسته	تا هید و خور است که با مستیری بود که	بود	ساعتی بیکو بر گزید و عیش و جشن
ش	بر آنکه عید الله آنرا بنکاح آورده بگماش	میلا در حضرت رسالت	نواد بگم از ملوک عام بود بمل کهات	چند از آن باد باید نبود و آن دختر از	که کله	تقدیر رانده پیر در گون ننگ و حکم بر دان بدواه

ک	تواند جهید درج	و آن	دختر با کیزه روی	و کلام	بیرون باشد شنا گفت	س	سی بلبلخ نمود تا عید الله	فصل	خود و مضمون دنیا نی شه	ب	دور آمد نام و در چین
ز	بلشس آنکه امر ابتکاح	دو	تن گوهر بکتاب پیبری هو	و سنگلام	گفت که سر اروی دل	ن	تا با بهر شور و شکر این	است	گسورت بندد و	ل	جواله از عشق او
ف	فراش با جلت خود	گونه	آمد و وقایع روی	بدان	ساعت نطقه بان	ن	نارول بیطن آینه	واگره	حکم خدا و ندی بر همه	ن	عید الله او در چنان زمان
•	و جانب کرده و ما	است	صادق که کار قضا بر همه	صفت	کردیم عید الله نزد	ن	بهر دستوری در کار	اسم	و رسم در این کار بمالنه	ن	نه آن بر دگی هدیه
و	خود دو هر	نظری	تا انصافی و حق عهد	و آیه	عید المطلب بسر را	و	عید الله نیز در فاطمه آمد	و الا	مراد خانه جفتی بود	و	دیگر میل خاطر
م	مهر تو ام سعت در دل	و صلی	که داشتیم باید در در	و آیه	پیش یافت دانست	د	در این کار دستوری داد	حرف	مراورا نبودا بدون	ن	خدا ی تو از آن من شوی
ش	شینه ساقی تا مل کرد	نظری	سعت در چین عید الله	صفت	که آن نور منتقل	و	آن شرف مضمول	این	توقع مرا در معنی بنا گشت	ن	مرا بسیار گمان بزوک
و	پروند تا نیم با سکه	آن بود	که شاید بیاری ای اخیر	کلمه	را سهل ظهور باشم	د	دانستم که تقدیر	جمله	اکنون باید سر بر خط	ل	فرمان الهی نهاد در ضا
د	داخت باین کرامت	صفا	تصرفی در قضا	باشد	که بحال سخت بوطن	ر	رجوع تا نام پس از	کلمه	بایاس بنام پیام باز گشت	ن	گسیب اطلب خود
ا	آفرمان که عید الله بنام	در آن	منگام هنوز مرصه	خالی	از جوهر مسعود نبوی	ا	این جهان را وداع	باشد	بازاد گمان زمانه	ن	اورا و وفات دور رسید
د	زند گانی او سی و	انز	نزرت اورا در	بودن	نیز دهیج کبیرا جارید	س	صاحب نظر ان چنانند از بند	اسم	هائیده بود در زمانه که	ن	افتاد عید المطلب
ا	آمد و بزنی بگرفت	باشد	و سوره از آن	کلمه	بگوئیم از عید المطلب	ط	طرف نور چین رسیده	سرب	وظاهر شده گویند	و	سراورا موی هدیه
ن	نمود بر سر او جز یک	و دویم	قولی ضعیف است و	از تناظر	است و اورا بدین جهت	ل	لیکن چون معاند او	باشد	گهسی از بلوغ و شیر	ن	و اما سبب شهرتش

رنگ خود رنگ است چه گلگونه و چه نیلگون  
 قید خود قید است چه چوبینه و چه زرنگار  
 این تعیین حاجب است از دانش است از ابلهی  
 بار بار آمد چه خاک ره چه در شاهسوار  
 خاطر انسدر کار واماند چو بسیار است قید  
 اشتر اندر ره فسرو افتد چو سنگین است بار  
 تا فنا از خود نگردی کی شوی باقی به دوست  
 حبه تا فانی نگردد کی برآرد برگ و بار  
 عود حر نار خواهد تا از او خیزد بغور  
 بحر تف مهر بیند تا از او خیزد بخسار  
 فدیت اسمعیل از آن یابسد که سر بنهد به تیغ  
 جنت ابراهیم از آن بیند که تن بدهد به نار  
 گشت موسی حکمران قوم از آفات تیه  
 رفت عیسی بر فراز چرخ از بسالای دار  
 اصل اخلاص است و بی اخلاص زشت آمد عمل  
 چون نداری گوش چه زینت کنی از گوشوار  
 چیست اخلاص آن خلاصی یافتن از فکرغیر  
 صافی و خالص شدن از رنگهای مستعار  
 ریشه‌ها باید کشید از خاک آنکه بذر گشت  
 هر چه باشد باش گوآن ریشه از گل یا ز خار  
 هر تعیین با تعیین در جدال است و نبرد  
 چونکه مطلق گشت شد با هر تعیین سازگار  
 دل بود چون کعبه و اصنام خواهشهای او  
 هان از این اصنام پیغمبر صفت برکش دسار  
 کسر آن اصنام احمد کرد بر دست علی  
 تا بدانی جز ز دست حق نیاید هیچ کار  
 والی مطلق، شه برحق، امیرالمؤمنین  
 نور بخش هفت ونه، زینت ده هشت و چهار  
 والد سبطین و فیروزی ده بدر و حنین  
 آن علی عالی اعلی، ولی کردگار  
 ز آن پیغمبر بو ترابش داد در گیتی لقب  
 تا شود بر چرخ هر کو بر درش شد خاکسار

۱. در متن: (از).

۲. در گلشن وصال، ص ۱۵۹: (آید).

فیض از انفاس پاکش کرد قسم اهل ذوق  
در سخن شاگرد روح القدس شد طبع وقار  
مدح او از من نیاید چون خدایش گفت مدح  
لافتسی الا علسی لاسیف الا ذوالفقار<sup>۱</sup>



تمثال حکیم شمرازی

دویمین فرزند حضرت وصال جناب حکیم است. نام شریفش چون خلق لطیفش محمود، در شعر، طبع سوزونش بیشتر به طریق حکیم ناصر خسرو علوی علیه الرحمه راغب بود<sup>۲</sup>، در خط نسخ تعلیق<sup>۳</sup> ید بیضا داشت، به تصدیق ارباب فهم و دانش تا کنون هیچکس این خط را

۱. برای مطالعه نمونه آثار مختلف وقار رجوع شود به گلشن وصال، ص ۱۳۵ تا ۲۷۴.  
۲. او در سال ۱۲۳۴ هجری متولد شد و نخست (طوبی) تخلص می کرد و چون به آموختن حکمت الهی و طب یونانی پرداخت (حکیم) تخلص نمود. (گلشن وصال، ص ۲۷۵).  
۳. رک: اطلس خط، ص ۵۶۴.